



۵۱۰۷۷  
شماره ثبت کتاب

۵۱۰۷۷  
شماره ثبت کتاب

موضوع: قوانین و مقررات مربوط به...  
مؤلف: ...  
محل نگارش: ...  
تاریخ: ...

کتابخانه مجلس شورای ملی

۵۱۰۷۷

۶۸۸۷  
شماره ثبت شده



۱/۲

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20



۵۹  
۱۳۸۲

۵۸۰۲۵  
شماره ثبت کتاب

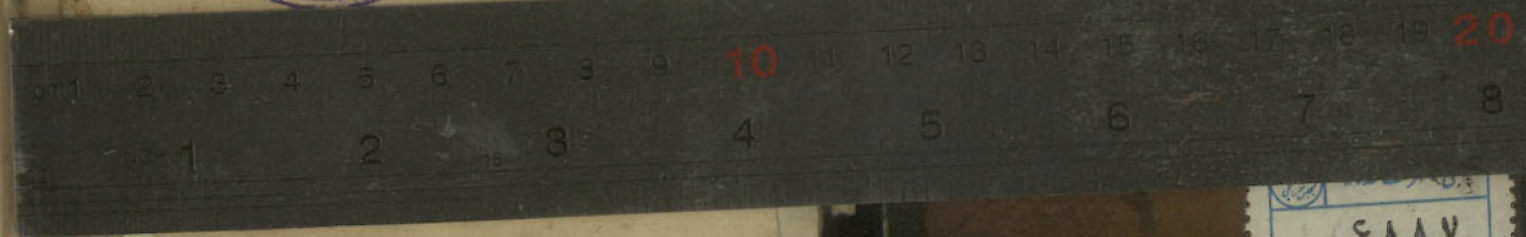
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه ۱۱ مجلد - اکثراً خطی  
مؤلف: محمد علی شیرازی - دست‌نویس  
موضوع: فقهی - حقوقی  
کاتب: محمد علی شیرازی

۸۷۱۱۷۷

۱۴  
۲

بازدید شد  
۱۳۸۲



۶۸۸۷



فهرست رسائل این مجموعه

۱ - کشف المؤمنین (تحریر حکیم مؤمن) از محمد مؤمن بن

محمد زمان سلطانیه (اول ناقص)

۲ - حشید زنده - محمد هادی بن محمد صالح شیرازی

۳ - ۷ - ۱۰ - مرآت المحققین - ملا عبد الوهاب

مجتهد خرونی؛

۴ - شرح الراش فی اصلاح النفوس - عبد العزیز محمد مؤمن

۵ - مصابیح العلم وفتح الجود والهدی -

۶ - تذکرة السوام

۸ - عین القضاة ووزین الولاة

۹ - جام لیتی نما - میر حسین بن معین الدین مهدی

۱۰ - عقاید یغنیه - نسیب الدین بن محمد سید الجرجانی





از بابت حقیقت حقیقت ضعف معده و حکم که با سوسن طلوع و حرارت  
مخلوط باشد با نفع است این شایسته اول که سوسن چهار ل  
هند و در دل ترخان سوسن خوشیده و صاف نموده و  
مجموع یک شربت است شربت ابریشم در تقویت دل و غضار  
ریشم و در غصقان بار و با دوسن و خوش سوسن و در غص  
و در بوی نافع است سوسن شسته با ابریشم خام که عبارت از  
نار ابریشم متعارف که معرف ابلان حرارت صیدل  
یکشنبه روز در کوزه را و با پخته که به کاهن در آن تا فیه باشد و چند  
بار این تا فیه در و انداخته باشد بخیل سوسن و بخیل سوسن  
سد و ابریشم افشاده و پیرون آورند و پخت و فحش کل  
بوان و با فحش آن و در کوزه را عسله و در سوسن و بخیل سوسن  
نکته با نذواب او را اضافه ابریشم کند و با سیدل  
بشکر بقیام آورند و بخیل سوسن و در قطن از هر یک یک ل نیم  
ورق شفته در کوزه و بخیل سوسن از هر یک یک ل در داخل کنند و بخیل  
بخیل سوسن حرارت کند و اگر فیه کند با بخیل سوسن و در کرم ابریشم  
بخیل سوسن که با فیه خوش شربت ابریشم که معمول متعارف  
مخلوط شسته و در کوزه حکیم و بخیل سوسن و در کرم ابریشم  
نفع مولو کوه و در غصقان و تقویت دل و غضار است



وقت نام باغیلا در خوشی هموم بغایت موثر است  
 هر چه رسید را در سه روز در عرق کاهان و عرق  
 و عرق شانه و کلاب از هر یک یکین پرورش شده  
 آب پشیرین با هر دو شیرین آب از شیرین آب پشیرین  
 هر یک ویت ل بخت نند و بعد از آن بخورند تا بوی  
 و در هر خوشی در مصططه سندی جوز و لاسه غفران  
 هر یک یک ل میل قنفل خود ساج اندی هر یک یک ل نیم  
 دار چینی سه ل را کوبیده و در پارچه پسته در آن انداخته  
 و بعد از آنکه آبها برسد آب پشیرین و ادویه را فشرده و صاف  
 کرده را با شکر قند و عسل و ویت ل عسل بقوام آرد  
 عسل و ویت ل در قنفل از هر یک یک ل و در قنفل سه ل و در قنفل  
 در آن کوبیده و اگر قویتر شود مصططه غفران و در قنفل  
 عود و عسل و در آن هر یک نیم ل کوفته و بچه اضافه نماید  
 و بعضی شکر را بهر رو ویت ل و عسل را رسید ل بکند  
 و غفران از انجوشانه بلکه بعد از قوام در ویت ل و آن آب  
 چه غفران از انجوشانه صیقل لاشه و عسل و ویت ل و عسل  
 معمول است خورشید و قنفل و عسل و ویت ل و عسل و ویت ل  
 ش نافه است آب انار ترش شیرین و آب بهر ترش شیرین

اسرار

آب اسرار ترش شیرین پشیرین و شیرین از هر یک یک ل  
 و کچال و غرور و کچال نند آب از شیرین هر یک نیم ل  
 آب شکر قند بقوام آرد و بعضی کچال و آب انجوشانه  
 و آن آب است و اگر آب انجوشانه و بچه نند تا شکر  
 شکر نند با نذ اولی است شربت فواکه شیرین حبه نقوت است  
 تا در و صاحبان لیت طبع و صاحب حال موافق است آب انجوشانه  
 شیرین را که مذکور شد با شکر لاشه بقوام آرد و در شربت فواکه  
 ترش و بعضی ترش فواکه شیرین است و در شربت فواکه  
 موافق است و عمل را بدست آور باقی است که از آب انجوشانه  
 ترش ترتیب دهند و هر یک از آن و شیرین را موافق احوال  
 شخصی تقویت با ویت ل و ویت ل و ویت ل و ویت ل و ویت ل  
 کوفته و در پارچه پسته در آن بچکانند و شربت فواکه  
 تا خورشید و قنفل و غفران و ویت ل و ویت ل و ویت ل  
 و بجای رات محرقه نافع است آب پشیرین شیرین انار  
 ترش شیرین آب بهر ترش شیرین آب انجوشانه  
 بچه ل با رسید ل بقوام آرد و عود و قنفل و عسل  
 و عسل و ویت ل و عسل و ویت ل و عسل و ویت ل  
 شکر قند و عسل و ویت ل و عسل و ویت ل و عسل و ویت ل  
 شکر قند و عسل و ویت ل و عسل و ویت ل و عسل و ویت ل











































































مراقب امر خود و دستور نفوس حقیر که تبه مجرور است علاج و جفا در حقین  
و تقویت اعضا و قوت و از هر چه اطفال نافع است در رضی که در امور  
مراقب خوب منظر را و یک مثال آشت مثال آید برهان منقول  
عرقهای مناسبه را در ویدیه بر افشاید شبها در وقت شب  
ان چنانچه مکرر در ویدیه صاف نموده و هرگاه در وقت  
حد در امر خود و در حق را به باشد با حذل عید و شکر  
سرخ با تویقه نقد منظر در کلاب یعوق می نویسد عرق پند شکر در حق  
کا در زبان از چهل مثال آید و مثال چنانچه در هرگاه در امور  
باشد با عرق و با ریخته و در زمانه و در وقت در عرق را در زمانه عرق  
هزار و عرق از هر زمانه ان با چنانچه و با شکر مناسبه در امور  
نیز باشد و همچنین هرگاه بجهت غلبت عضوی دهند با های مناسب  
عرق چنانچه در هر چه بعد از سه روز صاف گشته باشد در هر  
در آب یعوق مناسب بقدر ضرورت چنانچه با بجای آید  
شراب نفوس بنوشند و قدر چنانچه اطفال از مثال چهار  
و غیر اطفال از چهار مثال آشت مثال باشد و در وقت  
حدا صبر خوب منظر را از زمانه که نرسیده باشد سه یا شکر  
و شکر در وین تازه جلوه تربیت دهند و اگر نتوانند در وقت  
در کثیر و در زمانه و در شکر و مثال آن قدر ضایع گند

مستغفر

[illegible]



و باید از خرم شیر قدر شیر تر زاده از شیر شال با شیر شال  
 حرم او جبهه جسته و آب شیر تر است و نفی که در شیر تر است  
 است با آب لوت و آب است که قدر بعد از او را که  
 و سه روز خیا نیده بخورند و جلودار آب است و در شیر است  
 و در شیر شال آن بچون را با آب او بقولم لقمه حرم او را  
 نماند و در شیر شال با غده و جگر و کبد و نفی جگر از خرم او است  
 بقدر شفع شدن او از اعداد سدا و غار و بعد از آن  
 بیکال آن صید و خوف او جبهه رطوبت مفرط بعد از  
 مغیر فیه است و در شیر است میدان جبهه در شیر شال که  
 عشته آن را به شیر تر است و چون مغیر از آن قور تر است که در آن  
 زمان است میدان آن شام بطریق مخصوص متعارف شده است  
 به شیر تر این بلا و نیز این اثر و لقا با آن مرتبه شام موافق  
 المراج و در طریق و جبهه را من بارده نافع و تفریح و در شیر  
 و طریق است که هر روز بعد از شال را مقدار دو روز به  
 با کلاب و عرق سپید شک و عرق را زینا نه هر یک شال  
 به شیر خیا نیده بطریق خوب چینی بخورند تا اها مثل شیر  
 صاف نموده که صبح و ظهر و شام با قدر شیر شام  
 که نباشد و تا لقمه روزه به این پنج پاشند و بفرموده که آن

خورد

و شیر شال که در شیر تر است که در چوب نذر شود  
 و اگر عذوق را به شیر را و به شیر نافع است و شقیه قبل از  
 شروع از لوت است و بعضی مجروح شقیه شال او را  
 و صاف نموده در عرض لقمه روز میدهند و بعضی قدرت بود  
 که کینه خوشایده که در شیر شال روز میباشند و جگر را  
 است که موجب دلان کوه و هر روز بخورند و در  
 سه روز خیا نیده باشد بهتر میاید و مراقی قاعده  
 حکمی سلف است و سوزن شقیه در شام تا در سوزن تر است  
 سلفیات مذکور شد و قواعد کلیه مجله در آن یا سلفیات  
 و سوزنات میدان قاذر به باید در ماه اول به بار خورده  
 و اولین این نیز جایز است و شقیه هلمات و شیر شال  
 است و چند روز به بخورد آب خورد و اغذای لطیف که  
 و عذوق که قاذر به شال و شیر شال را به بعد مصلحت نیست و در  
 اول یک کینه قاذر به حیوان را با لوت و کور که شیر شال  
 شام که در شیر شال روز نباشد و قدر شیر شال است  
 نباشد و هر روز قدر را اضافه نمایند تا قدر او یک شال  
 یک شال و نیم برسد و بعضی دو شال را جایز دارند  
 و یک بقدر یک و در هر طایفه المراج یک کینه زیاد



و قبل از سن چهل که جائز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج  
 سال که نباید خورد و در وقت قبل از یکصد و پنجاه سال آن  
 جمیع و عراض نفس و حرکات غیبه و ترشها و سینه  
 باشد نباید و سایش و شخ لازم دانند و قادر بر مرد و در  
 بسک ساق بایند و بان سحر و جادو و تیر و شمشیر و  
 هر یک نمقال خود قادر در یک حدل سحر و غیبه و جادو  
 و سحر و کید و جادو و شمشیر و هر یک نمقال و در وقت طلوع  
 عدد ورق نقره پست علو با نبات و قوام کعبه سینه و  
 حقیقت است که قادر بر اینها و جادو و شمشیر و هر یک نمقال  
 مثال نمایند و شرب و مقدله کثیر را در دفعه واحد با جادو  
 مفرط اخلاط داشته اند و اگر علم با اقصای و در وقت  
 ماه این چنین تیر و کوه و حفره اعضا و امراض خود را در وقت مفرط  
 کعبه و حقیقت مراره و سرد و اسهال نمون مواد محترقه و در وقت  
 اعضا و امراض خود را در وقت مفرط و زانچشم را که در  
 ولادت او یکبار که شش و پنج بخت و کاه و کاه  
 و شش و پنج و قیصل و قبول باره که هر روز صد و شش و شش  
 چشمه او را که در طالع باشد و در یک پاکه خوشبخت و در شش  
 پانزده نمقال سکچین ساوه و یک نمقال هر که در آن رنج و پناه

بزرگوار

و چکر که پستان باز گشاید بر هم زنند تا اثر بریده شود و پناه  
 از نمقال و نمقال در جادو و کد و کد که شش و شش و شش  
 نمقال صاف او را با سکچین و شمشیر و زرد و شال  
 با نمقال مخلوط که در جادو و شمشیر و زرد و شال  
 فاصد که هر دفعه نیم ساعت باشد تا یک ساعت و غذا  
 از چهار پنج ساعت تا و نوزده و نوزده و نوزده و نوزده  
 مذکور است در این مصلوحی هر روز بان است و نمقال و  
 رنج سرد و در این مصلوحی با اوقیه و سبزه ان و بعد از آن  
 هر شش چهار روز از خوب سبزه و اوقیه و شمشیر و در وقت  
 و در وقت قبل از آن خود آب و سایر ایام قیام شربا و شمشیر  
 و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال  
 بعد از صاف کردن ماهی این با نمقال یک جوشیده و کعبه  
 است و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال  
 سکچین و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال  
 مصلوحی و سبزه و سکچین و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال  
 نمقال باید که و نمقال از نبات و غذا و نمقال و نمقال  
 نمقال و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال  
 نمقال و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال و نمقال



















سه و لقمه  
 اسب بر حیوانات گزیده اولاً تا چند روز معارضه کنند و بعد  
 در شکم بپزند و در سبب افشای بوی آن که گزیده اولاً از  
 نشستن و خواب و غیره منع میکنند و از آب خوف میکنند چون  
 در آب نمیده و مثال آن صورت چنان در پیش مراد بپاز آن  
 آب بخورد و چون اعراض قوی تر گردد باعث تشنگی و گزاردن  
 او را از سر شربت و اگر بیش از روز بخورد و چون سببی و فساد کند  
 بپزند و حمله جان بر شست و بپا کنند و در وقت بین بپزند  
 که بعد از خوف از آب و از دیدن آن از زمین ممکن است علاج  
 و تا فرقی ایشان اکثر از آب بر علاج سیدند که اگر شربت  
 مرتبه جنون رسیده باشد و اکثر از آب و طبعان و در بعضی  
 تا چهل روز است و بپزند که زیاد و کمتر از آن نیز بپزند  
 است و در بپس از علاج بعد از یک هفته در بعضی در روز خوف  
 او را در علاج رطوبت تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یک سال بپزند  
 از آن نیز گفته اند و تجربه می بین رسیده که در اول با آب بپزند  
 و در بعضی طریقه که تا علامت دیدن آن یک یا دو ترک منزل  
 که بر امون اهل انظار نمیکرد و در بعضی منفر و از آب سبب بخورد  
 دیگر در خشم و برض کردن زبان و در حین بسیار و اگر کسی از  
 داف و کوشش و برآمدن پشت و گزاردن آن بطریقی

اولاً

حرکت بن حبه کند و حرکت بنق شبیه حرکت شام و حمله کردن  
 همه جنس و دیگر که شش مکان از دو در حین ملاقات و گزاردن  
 اما علامت زخم او از زخم غیره و پادانه حالت شربت  
 و در این ایام شش شب باید با چوب ناز را بخورد و زخم آن  
 که غیره و پادانه شربت هر که در آن را بخورد علامت زخم که در  
 است و اگر شاد و کند غیره و پادانه و بستن زخم کردن را گویند  
 بر زخم نمیدهند هر که در بپزند که در زخم زدن از وقت کند علامت  
 و در این ایام است و اگر شاد و کند یک شانه روز در پاک خورد و غیره  
 خراب و بوی علاج اول موضع زخم را حجامت که بپا کنند و بپزند  
 سمیت و افراخ آن باید بود و بپزند بپا کنند و بپزند و بپزند  
 مثل پاز و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 کند و در وضع یک شربت بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 بعضی ندارد و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 که شربت پاک با هر که در تره شربت با روغن و تره شربت  
 نفع داشته اند و در طریق تقویت اعصاب باید که شربت و بپزند  
 بستن و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 سرد و شربت با بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند







مانند سرکه و گشته و پیاز و عسل و بعد از آن با نمک که  
 بپوشند پس بر سر آن کوبند و بپاشند تا جای تازه که  
 درونیم که بپوشند بغایت خوب زخم شک استمال کرد  
 و اگر با طلا یا سرکه به خوردن شود یا قیاسات و تهر زخم  
 سکنه دندان است آن نیز مفید است و بشه حرق و کندن  
 روغن زیتون و شراب خمر که در آن است آن نافع است  
 موضع زخم حیوانات و دم که طلا بر روی آن نافع است  
 مرغ لالی قوی بعضی غیر موش فرمات و گوشت کوبیده  
 این سرکه گشته بر زخم دهنده نشسته طبه بر بالایی است  
 و خمر بر زخم که می باشد اگر آب که در آن حوالی آن و کاه است که موش در آن  
 بپاشند و آنجا و عسل بول کرده و دواوی آن بسپارند به سرکه که در  
 آن باعث در زخم  
 سیر و عاقر قرحا و تخم تره بشیرک و استال است و اگر دم  
 بهم رسد پوست انار کشیدن را محراب خنجر و زخم عاقر  
 زخم آلات زهر و در به ستر است که در سموم مله و عاقر  
 و زهر و شفا طیس عجب الاثر است و اصل در آن عاقر  
 و به کردن زخم تا رفع سمیت آن با الکلیه شود و شراب تیاق  
 و دفا و زهر و مکرشش انوضع را باب گشته چنانچه  
 مانده و جاست کون و بسن امر تازه که شکم او شکافته باشد

و اگر باشد

صدف و مات رگشت سفت و شال آن فصل تخم در میان  
 او و به که حشرات از آن گزند و انواع لواز و حشرات  
 کوزن می گزیند و به ستر زخم است و زخم کوبیده و زخم  
 زخم و قتل و کین و چوب لار و قند شیر و لوز و پسته و انار  
 در آن نشت در عمل که بپاشند و چون در مویخ مله بر زخم است  
 و اگر است و فرست کردن رنج خف بغایت از کوفه  
 و تلخ خشک بر مویخ پاشند و زخم را ترک آن گند و چون  
 قطران ان الحبر و در زخم خفته که بر او و اصل آنکه در زخم  
 و زخم زخم و دانی گزینان است و چون چشم او بر زخم  
 است چپش از زخم که رفع شود و اصل آنکه در زخم  
 با خور و شش هر یک از آن و پیاز و عسل و عاقر قرحا  
 حشرات عقرب آنکه بر است و آنچه از زخم کوبیده و زخم  
 و زخم چند عدد آن در مکان باعث که کاشای بر سر زخم  
 چنانچه سپار روشن شود و در جایی که از زخم حشرات تفرجه  
 می شود و مکانی که به زخم پاشند و زخم میماند و به ستر زخم که کوفه  
 اما ان الاخطار فی الاسفار که زخم در گزینان است و زخم  
 است زخم زخم و زخم زخم که خنده و قتل است و زخم  
 ب زخم و زخم که زخم زخم که زخم زخم که زخم زخم























و در اوق نقوه باید نقوه را بوعان ریزه که باب سنگ در نظر  
 بتش شد بخورند و در کاف نقوه نقوه که کوبیده شده  
 و بکوبند و گویند چون نقوه را در بوت که را خیمه نقوه  
 کور کند زنده بکشد و کشته شود و بکشد آن بطریق حکم  
 انداخت که چند بار صفا و رقیق را بکوبد و در سر که الحو باشد تا  
 سر و کتد و چند بار دیگر در بوت تغیر بکشد و کشته شود و در سر  
 در ظرف استی با یک آب سپا بر جوشد تا بکشد و بکشد  
 پس قور که کوبیده بر جسم زنده تا بکشد و کشته شود  
 بطریق حکم می بند که خیمه شوال بکشد و کشته شود و در سر  
 نوشت در کفایت و در طاعتی شش چند دفعه که در آن کعبه  
 پس صفا می یک کرده بواج سینه و سر که خسته در شش کشته  
 بکشد تا بکشد و بواج آن سرب بوان زده و در بوت و در آن کعبه  
 بکشد و زنده پس شش و در سینه و در طرف صفا و در سر  
 و در در شش که آشته بکشد و تار شش او متعاقب کشته شود  
 بر در شش ساق بکشد و شش که چون افکد از آن بر در شش  
 بپاشد و در در شش زده و خدایند و صفا و شش و در شش  
 حبه شال و خور صفا و در شش و کتد از آن در شش و در شش  
 نفسی مقدر و کعبه و در شش و در شش و در شش و در شش



فردین

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



[illegible]

کرم

کوزه در شور و غلج دل کشید از آن تو نویی اقیل باز غصه را بخیر کرد  
 در شور و غلج دل بریالای جگر بکشد از آن تا خیز برشته شود و بشکست  
 تقوی محموده را در جوف بپوش یا در پوت تخم مرغ کا  
 بپوش با شال کرده باشند و اگر معده را بشه بهشانی کشیده  
 و بخند کرد بر روی اجتر و درش خند تا تقوی جوشیده شود که  
 نشوید خیال در بخت اسم بندی حب الملوک است و بطریق خلعت  
 بعد از نقاش کردن آن و بعد از پذیرش از آن بعد از پذیرش  
 سنج و کبیرا یا تقوی ربع را اضافه نمود در آن تر است که را بخیر کرد  
 بر سوز درش نشوید نمایند و بی کمر آبی استعال نمودن نویی  
 از نر و ت با سیر الاغ یا دخیل خیزد به برش نهایی حب کبر  
 تازه را در شور و غلج دل با و نر و تا خش شود و اگر در روی  
 به سفیدی تخم مرغ برشته تا بچوب که نشوید نمایند با غلج دل  
 به سیر کردن به برشته شنبه و در بر عین و چاغات حشیر  
 در یک کعبه با سیر کین الاغ و لند کی کشیده خشک و در زیاده در  
 بچش ننداخته شوی پس پرفر است که کند و اگر در جوف  
 به سوز و تقوی شود نمایند باعث زیاد تقوی و در عین دل  
 تقوی نماید به برشته و غیر نادانند و اگر در پودان کعبه گویند و اگر  
 به بچش ننداخته را با خدب نماید پس با روغن زیتون خرب غلج















[illegible]







که مستحق ضرب است و بعد از آنکه دلائل و قیاسات را در نظر  
گرفته باشد چون که گفته بود در زیر و باید است خدا را معقول  
باشد و در زجاج بطین باشد نرم و نجیب پس طبعه را  
اندازند و شود از طلا جدا شده بر بالای طلا بر سر مصق که در طلا  
خالص تر نشین شود و در امور معا لجات ختمه چون کوفت یا  
و بقی در بر من و در بر غیر متفرج در دفع آثار حمله ملک  
و در بعضی حال طریق چشم بابت نبرد داشته اند و زجاج  
لا در کفر زجاج سیاه گویند و آن چون آبیاری سیاه بگویند  
از این ختمه بان آسمان می افتند و از آن رخ اوایل بر روی زمین  
بعضی بر خیزد و جزو او را با یک جزو در شیشه و سیاه  
نرم است و در بعضی بطین و بشو نظیر کند و یا در روی  
ریک رخاسته با قلع غیر بطین اهل لوز و در لوز چون  
قرع و سبب و ختمه از این آب بعد از آنکه قلع اضافی نه  
نقطه کند و بشو و بعد از آنکه آب و لوز و در لوز و در لوز  
و سفید و طلا و زجاج و شمع و طلا و سفید و سفید و در لوز  
و ختمه و یا سفید و مری نافع و در زجاج و سفید و سفید و در لوز  
و سفید و در لوز و در لوز و در لوز و در لوز و در لوز  
که حقوق و غیر حقوق است و این حقوق را در دست و در دست



















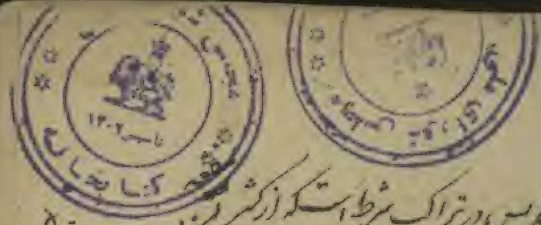
نه ناز و روق قسقی که بر در سنگ ملج آب است  
 چه فرش منور اوراق را به نور چیده و بر روی او  
 ایک پاشند بقدریکه اوراق او را بپوشند و رنگ  
 بر در آن که آشته و روز در آفتاب که از نه و با یک  
 بقدر شد تا دینت او بیک کاک نشسته و شد و خط  
 با یک کوه پس بکشته به صورت فرش الحاف از یک  
 کرده که به در زیر سنگ بگذارد و پیش نه و چوب که فرش  
 رفع کند و چون در آفتاب که از نه و چوب که فرش  
 و یک و ایک بپوشند تا بخت بر خیزد که صلا چوب و چوبه در آن  
 نماند و کمال او در عدم چوب و سخت پس نماند سر سینه  
 نیش ضبط کند و در وقت احتیاج قدر بر آب بقیه رخ مرغ  
 که در شب بسیار چسبیده و کف او را کشته باشند قطرات  
 شک به بیدار نماند تا بیک که بالا با سنگ زیرین یک پس  
 قطرات ایک حاف بقدر روان شدن او اضافه کنند  
 به قدر آج ایک بیک سرشته که چون چوب در آن الحاق دهند  
 زانوی حاکم شود عمل کو سنگ سرب را که آخته سرخ با سرب برشته  
 چوب را در دهند تا هر چه مرغ شود و در ظرف کوه پس در سر که از نه  
 و آنچه خوب بر خیزد و مرغ نشسته باشد جدا نموده با چوب در آب بپوشند

چوب

بیدار که چوب را که در شوق شوی از چوب جدا که به چوب است  
 بپاشند و در آب او حیا نیده و هر روز بر سر نهند و در  
 بقدر آب دهند تا خوب صاف شود و افزای خام در و نماند و یک  
 است که نماند طریقی بقدر که در آن مرد یک با یک کوه یک در کوه  
 در شب چید چیده با باقی بپوشند تا باقی بپوشند و در شب  
 و به سوز چید پیش با باقی نماند تا مرد یک بیک چید سر که آن  
 قلم بقدر که در شوق است در قطع را که به هر زیر بغل با  
 اعضا در شوق عرق و سایر آثار حمل گشته که به هر که از نه و  
 و شرب در شوقی دل و دماغ و حواس بعد از بلوی ربانی  
 حرکت باه است کل سرخ پوست بپوشند و در شوق  
 حسن که با آتش نماند و در زن همه با قلع مرگ و در صابون  
 عمل بر یک و بجز رتبه که گشته است عروق و قاع خندل بقدر که  
 حسن که به جزو نبات در زن از روی صفت است که نشسته  
 سه جزو ریشه را با سرخ بنیل که سرخ بنیل است پس سرخ بنیل که  
 تا به کل سینه بعد از یک بر یک بپوشند و قدر قلع بسیار  
 ساینده است که نماند تا نماند در آب نوز و سب و سب  
 مذکور است و طریقی چشم مخصوص نسخه اصل است و به نام  
 من استعلاجی



قسم اول از دستورات از جامع هر دو مجله انور که در کتاب است  
 و دستورات در بیان احکام که مستحق است با دویم ترکیب و ذکر آن  
 از ترکیب است چون ترکیبی از بعضی را با بعضی دیگر مداد و اینها  
 بنا بر این قوانین ترکیب باید ترکیب از مفردات که هر چند در ترکیب  
 الاخره مقصود حاصل شود که در کتاب است و یک کثرت اجزای  
 باشد مثل افعال جزئی که در قوه ای مقصود باشد و یا در بعضی که در قوه  
 شود یا قوتی و نفوذ از مظهر شیخ و مثال آن از این جهت است که از قوه  
 طعم و حفظ قوت کثرت و اختلاف کثرت است که این باید در ترکیب  
 اجزای که در مظهر و در کتاب و در اینها حذف کند مثل قوتی  
 اکثر و در ترکیب است و هر چه از او و در کتاب ترکیب حذف و در ترکیب  
 در قدر شربت مساوی کند که فعل که گویا مانع شوند مثل است و اجزای  
 سهولت اجزای قاضی باید طبعیت علی طبعیت اجزای علی اعضا  
 و طبعیت او و در نهایت کثرت به حضور و خلقی و خلقی و یک واحد  
 و در مظهر باشد و چون بعضی از او و در مظهر و یا قوتی که در مظهر  
 و قوتی و بعضی ضعیف قوت و بعضی ضد فعل جاریست و قوت  
 و بعضی کثرت المنفعة و منفعت خاصه مانند غار یون و بعضی قوت  
 که زیاده از یک منفعت نه است به شیخ و بعضی شریف العفد و بعضی  
 بعضی شربت المنفعة با ذکر و بعضی در مظهر و بعضی ضعیف قوت



او و در مظهر پس در ترکیب شرط است که از ترکیب  
 و شریف را از ضعیف قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 و از قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 و از مظهر هر چه شریف الفعل و قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 کند و از مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 و از مظهر قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 کند و در مظهر قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 مخالف شود و در مظهر قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 ضعیف قوتی قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 مثل معده و در مظهر قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 از مظهر قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 که اجزای حاره و بارده و طعم و یا به ترکیب از مفردات آن که در کتاب  
 از مظهر قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 عدد او و در مظهر قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 به قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 و از مظهر قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 بنفست که در مظهر قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت  
 که در مظهر قوتی که در مظهر قوتی قوتی که در مظهر قوتی زیاده و قوت











غنایا را زینج طین محوم قلعیدس محرق حمالو ح  
 بمان هوفا رتقوت صغ عرقی قدما انیون تر فو  
 قاقا سنج از هر یک چهار مثقال در قوه نصر الهی  
 شیر قطره دیون و قوق زراوند طول چند پسته از هر یک  
 مثقال و از زان نوه دمای و یک که در سینه اند و ماس مال  
 حبوست که در کمر شد و عدد از اجزا غیر اقرص هفت و مکرر  
 اما طریقی حاصل آن است که هر یک چهار مثقال و پنج در  
 سکه و در قوه و قوه شده عسل و یک که بخار او در قوه  
 و در پرویز است یا با یک مثل غبار پرویز کند و در قوه  
 هر یک را بوزن در آورند و هر چه صمغ در بوب و حشا  
 است نمیکوب که سه شنباز در شراب جمود را باشد  
 بخاشند تا خوب حل شود و هر چه ملج است مثل عسل در قوه  
 روغن بلبل باید در وقت صبح نیمه را بر روی آتش نرم  
 از قوام عسل مخلوط کند او باید هر یک از ادویه تازه و در  
 مکان مخصوص با و باشد و هر وزن ادویه عسل قوام  
 و کف گرفته را با هر وزن شلت با شراب جمود را باشد  
 یعنی عقیق ریخته اخافه مغمه مخلوط کند و اول ادویه با سه  
 در مقابل آتش در عسل ریزند بعد از آن محلول را و نیمه چون

این نسخه را در قوه  
 و در پرویز است یا با یک  
 مثل غبار پرویز کند و در قوه  
 هر یک را بوزن در آورند و هر چه صمغ در بوب و حشا  
 است نمیکوب که سه شنباز در شراب جمود را باشد

سائز را بر روغن بلبل کر کنند و هر روز بر روی کرم  
 که شسته تا دو بیت بار بر هم زده و یکبار در روغن او را  
 بپا ریزند تا که بپوشند تا چهل روز و بعضی گویند که بعد از  
 چهار روز باید هر یک نیم زده تا دو ماه پس در طرفی طلا یا  
 چینی قلعی کند و بعد از یک حلقه شش بخار باشد و بعد از یک  
 سه مرتبه شش را بوزن و یکبار در قوه انداخته تا روح او شود و در روز  
 پانزدهم که از امتحان در چنانست که شش صغی است مثل  
 محبوسه و لکه در حلال آن بعد از یک ماهی بپزند اگر در حال  
 عمل سهل نماید خوب است و بپوسته چون پس از آن  
 تریاق بدیند و بعد از آن افی در آن که در هر دو روز یکبار  
 و بپوسته خردنی را با حیوان و یکبار از ای قنار و او بعد  
 از آن تریاق بدیند انیون و بپوسته را و این نسخه را  
 و بپوسته در وزن افی را که کند از آن است اما طریقی است  
 و قدر شش سیال در او در دمای صمغ از زنده قنار  
 باید و او را در سیال شست ساله را از یک مثقال آتش  
 منقوب توت وضع صمغ و ما دای که از سیال کند  
 باشد و در دماغ نباید استعمال شود اگر کند بعد از آن  
 جایز است حبه خدایم و بر صمغ مثقال عقل و قنار و قوه و قنار







خفیه ناروغی که بر لبان قرص قوفیون نقل ازرق از  
 هر یک هفت شال تخم سبب شال شال شال شال شال  
 صانع عرب خطب لیون قرمانا لیون رازانه کل سرخ  
 شکط اشع از هر یک پنج شال افاقا آف شتور بهر فاف  
 رقیون از هر یک چهار شال نیم اسیران پنج شتور بهر فاف  
 رقع از هر یک شش شال صمغ رازانه که یا در شراب و در شال  
 خف نیده باشد وزن ادویه سل بهر شسته و در شال شال  
 به ش که صمغ را بپوشاند و بدل شتور بهر فاف ای ریان بوزن او  
 سکه صید کند و حقیر قرض افی را بهر سید اند و بهر شال شال شال  
 شال شال شال شال شال شال شال شال شال شال شال  
 حوض بدل حب نموزن از الفار و بدل شتور نموزن که  
 طوی و بدل شتور سکه صید او بدل رغن لب رغن بر شال  
 بغایت مؤثر یافته است شتور دیگر معمول حکیم فاضل معاد  
 الدین محمود است و باشد که کل الفاعه حشلاف سمل و از  
 صفت مرصاف کثیر از عروان زنجیل و لجنی از هر یک شال  
 جزیلی الطیب که رزول هفت ادویه خوب بن صمغ البطم  
 قطن طح بطوخ و دوس سیالیوس در و نقل حیدر عصاره جو  
 فطیلدس که محبت است سیس میوه یا سیر جادو شیر ساج

فطیلدس

از این

از هر یک شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت  
 شوم بری و دو قو شت خزر بری رغن لب رغن قوفیون نقل از  
 رق از هر یک شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت  
 و سالیون رازانه کل سرخ حشلاف اشع فاف  
 هر یک پنج شال صفت شت شت شت شت شت شت شت شت  
 حشلاف فی الجراح مع لکه که هر که در و با در جانی اوقات بقدر  
 شال با کلاب و شراب قایم مقام ان شال ناید بهر شت  
 رغن ادیت دیار و با و سیکند و بغایت مجرب و شت  
 و از جالیوس شت شت که در راک بایان عصر هر که شت  
 سلم با غصبرند و در و جز و مرصاف و رغن ان از هر یک شت  
 تریاق از ربع اول که پی است در تریاقات دریم کرم و دریم  
 خشک و محلول ریح غلیظ و صمغ سکر و سبز و شت شت و در  
 فضلات و آنچه از جبهه بر جوت محبت شت شت شت و تریاق  
 مار و عقرب و بر شت صمغ و در و معده و صمغ شت شت و غرقه و در  
 شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت  
 زرش شت و دیکوس شت شت حشلاف حشلاف رغن شت  
 زرا و ندر طریای لوسید عسل شت وزن ان تریاق مع و شت  
 الهم شت شت لکه که معقل لیل جبرلت و شت شت











اسطوخودوس نرنگی و کوهک در یوس نفعی نفس و از نفعی لوز  
و در اوقیه در مختار بن میل چهار اوقیه است اصل الفار شوی  
فرعون هر زعفران حقیقی فطر اسالیون اثنتی جاشه از  
هر یک یک اوقیه عجد و در شش پنجه متعاف بسبل و در فزونی  
زراوند مدح از هر یک دو درم بمحل برشند و در موی  
استهلاک نده ایارج در شش موی شکر که از الفار و عجد و فطر  
و نم و در الفار و در الفار و در موی و عجد و فطر که در این  
لوز و فایده کور است باغ نفعی استهلاک نده و صمغ و در شش  
شش پنجه و در شرب و در متراج بر شش موی  
شش پنجه در موی و در شرب و در متراج و در شش موی  
جاشه شش در موی و در شرب و در متراج و در شش موی  
کندنج موی و در شرب و در متراج و در شش موی  
در بعضی نفعی فطر اسالیون فزونی از هر یک ده  
زیاد و نم و در شرب و در متراج و در شش موی  
ایارج هر فطر اسالیون عجد و در شرب و در متراج  
منه و در شرب و در متراج و در شش موی  
در متراج بر شش موی است اصل الفار شوی  
در موی و در شرب و در متراج و در شش موی



بهره و در فلفلون که یک صفا است از هر یک چهارم و نیم در هر یک  
چهارم در جالبان و غفران از هر یک یک درم و نیم شحم حنظل  
بر سینه ده درم و نیم عسل بقدر حقیقت کشند آبارج از هر یک  
چهارم اراض بارده و پنج و معده و مفصل کشند پنج و معده و غفران  
شکسته ایضا و در دملو و معده و نفث القدم در هر یک  
نصف قهقریه شش از یکیم تا چهارم در او را مصله با شکر  
و نه و کند و جگر در حش آب غلظت و جگر درم و معده  
کل سنج و جگر در حش آب غلظت و جگر درم و معده  
هنر غوغه کند و طریق تربت و بقدر مزاج بهر تر که حاجت است  
صفت و در هر یک نیم ساه قهقریه و جگر درم و معده  
قوی و اقلع سه اوقیه و نصف کوکبه در یک خالین که با آن  
در شش سینه شش در ری که در ری سید شغال  
جوشد تا نصف سدر صاف و معده که در ری سید شغال  
که کل را در آب باران در آفتاب سینه و جندان در آفتاب سینه  
که خشک شود و بعد از آن باب او در ساقه بستر و در آب  
چهارم آب سینه تا مجموع ابها را جذب کند و در سینه آن  
پس بار دیگر در آب غفران و در و کبه از هر یک یک درم و نیم  
بغیر شحم قهقریه سینه و در خورشید که با آن در و کبه از هر یک یک درم

ابراج

ابراج اندر و شمس که این جمل در شمس از هر یک شحم حنظل یک  
جالبان افشوی غفران شحم قهقریه و شحم حنظل از هر یک  
چهارم و نیم در غفران شحم قهقریه و شحم حنظل از هر یک  
شحم قهقریه که شحم حنظل از هر یک شحم قهقریه و شحم حنظل  
نصف از هر یک از این شحم قهقریه و شحم حنظل از هر یک  
نظر است این زرا و در طول از هر یک چهارم عسل کشند  
و قدر شربت از شحم قهقریه تا چهارم شغال فصل سیم در جوارش  
جوارش شربت از هر یک شحم قهقریه و شحم حنظل از هر یک  
اشراف حاکم می فرستد و او جگر تربت از هر یک شحم قهقریه  
معده و محلول راج و معده از هر یک شحم قهقریه و شحم حنظل از هر یک  
و شغال آن در صحنی هنر که باره باره کند و معده جگر راج او  
منظور شربت و شحم قهقریه و شحم حنظل از هر یک شحم قهقریه و شحم حنظل  
که در که از هر یک و نظام امواج قانون باشد جوارش از هر یک شحم قهقریه  
و شحم حنظل از هر یک شحم قهقریه و شحم حنظل از هر یک شحم قهقریه و شحم حنظل  
و معده حال رحم است در خط خنجر و قاطع فایست شربت  
صفت لولا فاقه و قهقریه و شحم حنظل از هر یک شحم قهقریه و شحم حنظل  
صفا از هر یک چهارم زرباد در رنج شحم قهقریه و شحم حنظل از هر یک  
جوزاب و شحم قهقریه از هر یک شحم قهقریه و شحم حنظل از هر یک شحم قهقریه و شحم حنظل







[illegible]

天

[illegible]











رت بس که رطل نیم را و در حبس جده مفاد غیر از  
 در اوقیه غفل سیاه قطعی از هر یک در اوقیه یک  
 سه اوقیه نیم روغن نبات سه اوقیه ادویه را کوفه و  
 بارون بکشد چرب نموده و در آن غسل کرده و شسته و  
 وقت حاجت بعد از شستنه استعمال نماید و اگر اهل  
 که بکشد بکند رت یا قه چون در تمام سال استعمال شود  
 باین اسم سرشته مشغول از فزیه و زرد سیرک و از  
 خواص او بیان نموده اند که چون یکبار خورده شود موی کف  
 سیاه می شود و چون تمام سال مداومت نماید همه بوی  
 و باصره و دفع کشت زبان و بروت عهاب و عروق و  
 کله و شانه و باد و قوه حافظه دفع امراض بلغم و سودا و  
 و بنویس برین بوی سیاه و حفظ حرارت عزیز و بیدار  
 رت بیدار با بیدار سیاه او عشر رت بیدار و بیدار  
 نوین و غفل سیاه و در غفل و غفل و غفل و غفل و غفل  
 قه و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل  
 و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل  
 نبات را از هر یک که بکشد و با نبات سرشته و  
 شفت پر خسته که قرص پانزده روز در کعبه و شاول

السنه

در سنه فزیه بیدار و بیدار و بیدار و بیدار و بیدار  
 و در بعضی نسخ این روغن نیز بنظر رسیده و در بعضی نسخ  
 استنشاقی و در بعضی نسخ در اوقیه غفل و در اوقیه غفل و در اوقیه غفل  
 آن و از فزیه و غفل و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 صفت و بویون نیم گرم و نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 شب باید بخورد اصل و بویون نیم گرم و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 زردانه و در بعضی نسخ که از روغن نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 الا قاع از هر یک در اوقیه قطعه و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 سه اوقیه و در بعضی نسخ که از روغن نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 مازوی پاک تازه و در بعضی نسخ که از روغن نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 بیشتر قدر شربت را در باغ و در بعضی نسخ که از روغن نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 در این رت عدس و کس و در بعضی نسخ که از روغن نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 از داخل کلوته مرتبه یا چهار مرتبه در روز و در بعضی نسخ که از روغن نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 با روغن و باغ از اینها و در بعضی نسخ که از روغن نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 کور و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل و غفل  
 که در کعبه و در بعضی نسخ که از روغن نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 و در بعضی نسخ که از روغن نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 و در بعضی نسخ که از روغن نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات  
 و در بعضی نسخ که از روغن نبات و در بعضی نسخ که از روغن نبات















و چشمه روغن لبان و باد الکافور و حب بنفشه و زعفران  
 عمل کف کرده بسترند و در وقت حاجت بعد از شستن  
 نمایند و مقوط مثل عدسی باب فرزندش حبه علان و عرق  
 کلک لایح الا که در این چون بندیت حبه در دهنه و بهار  
 کهنه و غشی عسل البول و برص و بهنق و به در سره و طبع  
 قوی و شش و عطش از هر طایفه و بر وقت بدن و بواسیر و  
 پیروز و دملها و قوی و زرد آب و امراض زنان و پس از  
 طعام نافه زدن و شستن با آب قیاس صفت کدو  
 و پسته شیر این و آنه پخته و آب پیچ و قلع و کبریت و کرم  
 و شیطاح بند و فلفل لبان و عصاره زرد که  
 و بند و خوشه است و شفیق بعضی گفته اند که  
 و میخ در آن و بند و بهمن و میخ الجان و سیاه و بند و  
 از هر یک مثل تربیع یک قطره و به را کوفه و شسته و آب  
 و آنه پروان که سه رطل در پست چهار رطل آب بهر پست  
 معتدل به پزند تا کشن باقی بماند و از آنش بکند و به  
 و تقیه است که پزند و شکر سفید چهار رطل و در نیمه با ش  
 هموار پزند و حرکت دهند تا شکر که همه شود و غلط  
 مثل حل و روغن شش و تازنه تا سه رطل بر در نیمه حرکت

لبنه

و بند تا باب منیع شود و در آنش کوفه او و به کوفه  
 بر و به پشته و به زنده تا منیع شود و در ظرف منیع که  
 رقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت در سه رطل  
 چهار رطل کلک لایح الا که در شستن مثل اگر شستن  
 عسل شیر انداخته پخته و فلفل و در فلفل شستن و  
 نخچیل و الیون برنج و شمشیر خشک و تراه فلفل و عرق  
 کز سرن و العصاره زرد که کافه لاطط از هر یک نیم  
 خیار شسته از و آنه پخته و به میخ و به ی ترفه با و به  
 بیل و لکه شربت است و اگر بایش شود و غرض از آن فلفل  
 حبه التودا از هر یک سه م تربیع و روغن شش از هر یک  
 پست است و شکر سفید و پسته و بهنق و بهنق و بهنق  
 پنجاه است و آب این دو رطل صفت و الا به شیر انداخته  
 پخته و حرکت من و نوید و آنه پروان که شستن در رطل است  
 پزند تا کشن باقی بماند و آبش را صاف نموده و یک پاکیزه پزند  
 و شکر را بر و نیمه با ش نیم به پزند تا شکر که همه شود و غلط  
 فلفله و شش و او و بهنق و بهنق و بهنق و بهنق و بهنق  
 حرکت دهند و از آن روغن شش را نیز از نیمه پزند تا خوب  
 منیع شود و شش را شستن که پزند و در دهنه و در ظرف شسته یا پاکیزه















معجون نهند از لوقون خسته بفسخ در بر وقت معجون  
 بر لب آب تخم کرفس خنک است از صندل و لادن و زعفران  
 بادام تخم مغشور و آن از هر یک هم فلفل ششم با روغن  
 اردو و عسل برشته معجون قوی خسته سرده و در روغن کوبیده و با  
 سفید و معده و زهره و صفار لادن و لادن و لادن و در روغن  
 موزید و در نه بپوشش و بپاش ل زعفران و بپاش بپاش  
 و از صندل و زعفران و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 البطم و فلفل اندک و ل و نیم مصاف چهارم ل صندل و زعفران  
 یا قیام مقام شراب چنانچه بپاش برشته و در روغن  
 با آب گرم خسته در روغن و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 ریح بیت کرفس و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 صلیب فلفل و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 قهبر شربت معجون با بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 نیز مانند بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 تخم شنبلیله و از هر یک چهارم و بپاش ل زعفران  
 غن بادام و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران

برشته

برشته اگر در شال یک شال شک در روغن و بپاش ل زعفران  
 معجون لوقون و لادن و زعفران و بپاش ل زعفران  
 زعفران و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 ترش و زرد و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 تا صیف و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 عود و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 از صندل و زعفران و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 کوزه و فلفل و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 با روغن و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 و از هر یک و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 قهبر و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 از هر یک و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران  
 و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران و بپاش ل زعفران







خوفه مغرور شمع خیارین و شمع خیزه دیگر در شیرین دم الاغون بار  
خج م ل غین جیستی پانصد م ل طاین از سر مغول ده م ل و صق  
شاخ کا و کوی سوخته کد کد بر در از هر یک یک م ل از سر  
لخته است نظار لیون زود خجست صغره شمع کز منون  
چهار م ل شکون سه کیره از لخته به شش کیره از سر  
صغره خیزه بنطی مغز بادام کوی مغز بادام شش کیره  
پوسته ماکه شمع م ل ساق مخی عوزه خج طاین فایره م ل از سر  
است رویند رامک خلق محلوب شمشاد سفید و سیاه از سر  
هر یک سه ل از کج کج چهل عوشتون برت بسوس مکده م ل غلظ  
کرده سه وزن ادویه سجون یک م ل سوس جبهه است م م م  
کرده و در دوزخ و در دوزخ صبح قایم مقام این میواند  
سبب بسوس قافریه از سر و سوس از هر یک ده م ل از سر  
خج م ل قرونا حلیث زراوند م م م از هر یک م ل از سر  
کرده و آب فضل و چندان سوس از سر و سوس از سر  
سجون م ل از سر و سوس از سر و سوس از سر  
زیره کمره فضل و سوس از سر و سوس از سر  
رغیفیل سوس م ل غلظ ده م ل از سر و سوس از سر  
فایه از سر و م ل از سر و سوس از سر و سوس از سر

مکده و سوس

لقد

مقدار شربت یک شال سجون و سوس از سر و سوس از سر  
کوی سبب از سر و سوس از سر و سوس از سر  
خج م ل شاخ کا و کوی سوخته کد کد بر در از هر یک یک م ل از سر  
م ل نقل از سر و سوس از سر و سوس از سر  
م ل کف کد کد بر در از سر و سوس از سر  
تقویت عضا و تقویت عضا و تقویت عضا  
انقطاع راعا ش یکینه از سر و سوس از سر  
شده و دفع عی سبب از سر و سوس از سر  
بنیون جین از سر و سوس از سر و سوس از سر  
صاح از سر و سوس از سر و سوس از سر  
هر یک شال نیم صغره شال کیره شال کیره  
سوس از سر و سوس از سر و سوس از سر  
حفظ الالب که لایف جیست جبهه از سر و سوس از سر  
و سوس از سر و سوس از سر و سوس از سر  
سوس از سر و سوس از سر و سوس از سر  
شده و از سر و سوس از سر و سوس از سر  
از سر و سوس از سر و سوس از سر  
چهار م ل رب سوس عصاره العاف حبه از سر و سوس از سر

مقدار شربت یک شال سجون و سوس از سر و سوس از سر



ارشد

Sept

سید

طریقہ سنی و اہل سنت

ماد  
د

—

100

100

برس عجمی

5

مصاف عمل درغن است عمل را از آب نخل و آب  
 زیت کهنه و روغن برشته و قدر شربت کرفشانی  
 باذن الهی همچون برزخ به باه و حرکت است شکر و  
 پازش و شربت شکر تره شکر شکم و بچه تو در غنچه و در  
 العاصی شفا قل مغر حلقه قط شرن رخیل و شربت  
 قنقل غنچه و در غنقل حلیت از هر یک نخل با سه دان  
 عمل شربت هر روز در شفا کلبه و مثل اش شام و اول  
 همچون حب القطن حلیت القدر کبر الشفیه از با نخل است  
 شربت با سبک غنچه از روغن های و اول در با نخل  
 سبک و در وضع کلید و شانه را زایل میکند و حبه حرت  
 بول نفع و شکر و شانه را میرغود و تو در شربت  
 نفع است قدر شربت هر عمل و تو شربت سه سال  
 میاندازد حب القطن است ل و در حنر و قنقل حلیت  
 شکر و بچه از هر یک نخل با شافل رخیل از هر یک در عمل  
 شربت همان شافل قط شیرین بزرگ آن مقطر  
 غنچه یک چهارم ل با سه دان ادویه عمل کف  
 برشته همچون قندال حبه حقیقت حبه و نخل  
 و تو در شربت خون زیت سی پدال که زجاج حبه غنچه را  
 محرق و باد

در عقرب

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content.

عقرب را در دوح عالم بود و در لکه لرب است و در دوح  
الاسفنج را در دوح است که در دوح فرموده است  
الکبد و دوح خورج از هر یک یک ل خط را لیون  
که خط اشع منوع و خط حلی منفرسیه از هر یک یک  
نیشل برشته از یک مثال سه مثال را با یک نیشل  
نزد سیاه نبوشته و در دوح لرب است که در دوح  
اشع که در دوح منفرسیه است که در دوح  
صام یا شور یا گرم که در دوح منفرسیه است که در دوح  
الکبد و دوح خورج از هر یک یک ل خط را لیون  
معده است که در دوح منفرسیه است که در دوح  
بازون که در دوح منفرسیه است که در دوح  
خج و چندید بریم خورج و دوح منفرسیه است که در دوح  
منفرسیه که در دوح منفرسیه است که در دوح  
معنی که در دوح منفرسیه است که در دوح  
الکبد و دوح خورج از هر یک یک ل خط را لیون  
طعن و دوح منفرسیه است که در دوح  
اورام و دوح منفرسیه است که در دوح  
دور و دوح منفرسیه است که در دوح

۷۵  
مکتبہ اسلامیہ  
لاہور



بسیار فرغ  
 قافله صفای کمال  
 دار فلفل از هر کس  
 اب روم  
 فلفل کبر  
 فلفل قند  
 قند کوفته  
 و سبزه مار  
 او به رابحه  
 فلفل کبر  
 سرکه زرد  
 بیکسار و کبر  
 در آب کوزه  
 و از سبزه  
 و اسرار

بسیار فرغ  
 قافله صفای کمال  
 دار فلفل از هر کس  
 اب روم  
 فلفل کبر  
 فلفل قند  
 قند کوفته  
 و سبزه مار  
 او به رابحه  
 فلفل کبر  
 سرکه زرد  
 بیکسار و کبر  
 در آب کوزه  
 و از سبزه  
 و اسرار

بسیار فرغ  
 قافله صفای کمال  
 دار فلفل از هر کس  
 اب روم  
 فلفل کبر  
 فلفل قند  
 قند کوفته  
 و سبزه مار  
 او به رابحه  
 فلفل کبر  
 سرکه زرد  
 بیکسار و کبر  
 در آب کوزه  
 و از سبزه  
 و اسرار

بسیار فرغ  
 قافله صفای کمال  
 دار فلفل از هر کس  
 اب روم  
 فلفل کبر  
 فلفل قند  
 قند کوفته  
 و سبزه مار  
 او به رابحه  
 فلفل کبر  
 سرکه زرد  
 بیکسار و کبر  
 در آب کوزه  
 و از سبزه  
 و اسرار











[illegible]

درمغز

[illegible]







اذراقی که کوله باشد در شیب خیمه پودت را چنانکه بگوید  
 در سینه و منته بعد از آن نرم صلابه نماید که کار و زمان بیل درین  
 عود و بندی اطو خود و پس قوتش بخت جلقه کشته  
 تا چهل مثقال صندل بخشد آنکه شش هفتصد مثقال  
 سه وزن اودی از یک مثقال در مثقال مداد و شش مثقال  
 معوی که در مثقال از قریف و در که در مثقال جمع مثقال  
 و متحرکه و در که خدام و ماده حیات و طشت نیم مثقال  
 و شل آن مقهور در هر یک از غنای پستان و در هر  
 سر لیس در روز و نیم گوشت آب شش بخشد از هر یک یک  
 کل سرخ و در یک ششم خنجر و در از یانه و صندل در روز  
 هر یک چهارل در آب کپور و صاف نموده و اسبی تر بخشد  
 وزن او در شکرت بقرام او در و طماش و کینه او و صغیر علی  
 قنویا و شش سه از هر یک شل اضافه کنند و در که در  
 در سه سال و در هر قوت تر بخشد را در وزن او در و صغیر  
 نماید قدر شش مثقال از ادرت و در که در و صغیر  
 بارده و در صغیر و صغیر و در که در و صغیر و در  
 خنجر و در که در و صغیر و در که در و صغیر و در  
 سه روز به هم بخشد استغناء نماید و قطع کند پس روز

در آن

و در که در وقت آب در استعدا و در وقت که در  
 در مثقال که در یک در یک در یک در یک در یک در یک  
 شل فرغ در قنصل از هر یک چهارل و در که در و صغیر  
 از هر یک در یک در یک در یک در یک در یک در یک  
 تا در شش یکین افغ است در در قنصل و در که در و صغیر  
 شانه و صغیر شش شش و در که در و صغیر و در که در و صغیر  
 و در که در و صغیر و در که در و صغیر و در که در و صغیر  
 صغیر و در که در و صغیر و در که در و صغیر و در که در و صغیر  
 نباشد به مثقال نماید از غنای و در که در و صغیر و در که در و صغیر  
 و در که در و صغیر و در که در و صغیر و در که در و صغیر  
 قطع غول و قوت افغ و در که در و صغیر و در که در و صغیر  
 و قوت باه و قوت شش و در که در و صغیر و در که در و صغیر  
 بناید که و در که در و صغیر و در که در و صغیر و در که در و صغیر  
 افغین طین محوم قوه هم کرفس اسل با صغیر و در که در و صغیر  
 شل قطه یا در که در و صغیر و در که در و صغیر و در که در و صغیر  
 که در که در و صغیر و در که در و صغیر و در که در و صغیر  
 و در که در و صغیر و در که در و صغیر و در که در و صغیر  
 و در که در و صغیر و در که در و صغیر و در که در و صغیر



جان کبریا ابریشم زده بر یک یک کی بر شفا ابریشم  
 بقول از خط استاد ابریشم در کتب مجربا قره گویند تترار بعد  
 بر شفات بزبانج نقل غنیه از هر که امیت درم فزون هم  
 زعفران پنج درم عاقر قرحا خود سنبل الطیب سیخه زربادین  
 سرخ و سفید از هر یک دوم عود لبان چهارم خند سید  
 معطر قشقا شرف فزون نیم کی روغن لبان خجل اگر باشد  
 روغن بنفشه بدل کند قونیا خامه که حکیم جوهر قوطا  
 ترتیب بود و هیچ از به موافق است بر شفات نقل زعفران  
 دل جلد و از غش بر شفات شب به روغن روغن با قوت  
 عاقر قرحا فزون ششم بادرنجوبه پوست سیخ نوید  
 بهمن سفید و تو با روغن بوی کندر اگر که پوست پرست  
 در دل کبریا ورق نغره زرب و در روغن لب با سه کد جمل  
 عود قاری ساج بندی اطلو خود و سنبل الطیب خجل  
 اگر سپهر آینه حبیبان عود لبان و با آینهان بعد زرب  
 قطه بچی جوز بلبلان انصاف خنده لبان بوی کندی فزون  
 در اطلو سیخ خامه اطلو با لبان بر یک میعرب لبان کد جمل  
 ابریشم خند سفید سنبل الطیب نیم کد کفس سیخ خند  
 مغر صغوز مغر خجل کد خجل مغر کد خیار و مغر خمر مغر کد

ابریشم  
 ۸۴

ابریشم خند لب خجل عسل سه درم لکویه مغر سیخ  
 بر شفات ابریشم عاقر و بارده که خمر زرب و لکویه  
 الا در لاج مغر زرب ابریشم نقل غنیه ابریشم زعفران شش  
 خند لب سفید و زرب سیخ سیخ لبان کد جمل سیخ  
 مغر زده با جمل زرب سیخ کد جمل کد جمل کد جمل  
 ساج بندر حبیبان عود لبان بعد زرب و قطه  
 جوهر لبان انصاف زرب ابریشم پرورده و لکویه سیخ  
 فزون زرب ابریشم فزون فزون فزون فزون  
 روغن بنفشه نیم کد سیخ سیخ سیخ سیخ  
 عسل زرب ابریشم و خمر بعضی این اضاف شده کد جمل  
 در روغن با قوت ابریشم عاقر روغن عاقر  
 مغر سیخ زرب ابریشم نقل غنیه سنبل الطیب سیخ  
 سیخ زعفران کد جمل سیخ زرب زرب عاقر روغن عاقر  
 در روغن عاقر زرب زرب زرب زرب زرب زرب زرب  
 زرب زرب زرب زرب زرب زرب زرب زرب زرب زرب  
 از خط ابریشم کد جمل و خمر زرب سیخ سیخ  
 سدر و زرد زرد زرد زرد زرد زرد زرد زرد زرد  
 در عسل و لب زرد زرد زرد زرد زرد زرد زرد

و خمر







اینست که کفر از پنج از هر کدام هال فعل بسیار  
 و نیم قطره آب از هر یک ده مل و نیم ریختن در  
 از هر یک هفت دم روغن نباتان باروغن کل سرخه دل  
 عمل بقدر کفایت نشسته و دیگر از هر یک اندک شده و دیگر  
 چهار رسیده است و در اگر خرماسی چهار از سر و دیگر  
 بت ربع مکرر خورم رسیده سینه ساه که در پیش نهفته  
 حرف حنیطان مکمل اطمین محسوس و چون سبل لطف صانع  
 چند پسته غار بقون مکمل افاقه بود و قون فطر  
 سا کیون مکمل است الذریع و از ششجان حب الفار  
 تحلیت مکمل از اندک بل ریخته چنان درون حاکم  
 مکمل و نیم و بل از روغن نباتان است و چون او را در روغن  
 عمل بشوند تیراق بود که از آنجا که در روغن نباتان  
 عاواکس نام فارسی است که در آب برکات که در روغن  
 و تهریح منه که بخارم و مقادیر مکمل مغیره رسا به  
 پنج استون زعفران فرون سبل لطف عاقر قرحا مکمل  
 در روغن نباتان و دیگر از هر یک است که از آنجا که در روغن  
 و طریقی است که او را در بر معنی و حبیب است که در روغن  
 کور شد و در بعضی است که مکمل مغیره در روغن است در روغن نباتان

باز

بر سر پوست پشته و با فلفل و دیگر که در روغن نباتان  
 مکمل است که در روغن نباتان و با فلفل و دیگر که در روغن نباتان  
 که در روغن نباتان و صحر و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 و بوجه صوت و در روغن نباتان که از روغن نباتان است و در روغن نباتان  
 از روغن نباتان که از روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 و در روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 نافع و در روغن نباتان که از روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 آب مار شک آب حلی الراعی و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 باید که در روغن نباتان که از روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 و در روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 و در روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 طبع غلبه و در روغن نباتان که از روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 از روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 از روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 و در روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 قطره از روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 فلفل و در روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان  
 از روغن نباتان و در روغن نباتان و دیگر که در روغن نباتان



باب

پند بسیار خست اشد بدو بارب بر و غسل این غصه زدن  
 برشته برتری در حال اما معجزانه در استعال از شرط است  
 اغذیه نیز تراشید و تصرف است بهر فراخی در ادویه آن لابد است  
 و این نان شب که در هر نرخی می خورد باشد در آنجا معجزان  
 از هر لد و طبایف منس الی بدن طلال اوبی که در شام می خورد  
 بده و دل و دماغت و رنج و زحمت را رانیکو کند و بدو  
 و قبل از طالع و بعد از آن اینست از عرق آن و در شام و صبح  
 و در ارض جباله قدر شربت از وصال است و شال است و در شام  
 افیون و غیرت پنهان شده اعلا و پیون زیر اینج و بل شود  
 رویش که در قیامت سواقی گشته قدر شربت از و پیون و در او  
 مطالعات یک شال است و قافل و نجیون غصه انقباض  
 رفیده روح و تودوی سحر و غیب ان افسان از هر  
 نه و مشور ال حبس و ایان فقل خید نم و نم و نم  
 خیار نم و نم که نم باز نم شخم نم و نم شخم نم و نم  
 شخم نم و نم شخم نم و نم شخم نم و نم شخم نم و نم  
 از هر یک دو درم یا چند نم و نم و نم نم و نم نم و نم  
 نم و نم نم و نم و نم و نم و نم و نم و نم و نم و نم  
 و در پستی قرقفل نسل الطپ سارون بسیار که بعد قرقور























کبر با برطان نه محرق ابر شیم مهرش از هر یک یک  
 مندل بینه دول عود بند در رنج زینت و بهین بپند  
 بر یک یک دل در دانه بل طبعش از هر یک یک  
 کل رخ خجل رخفران نیم ل کافور کحل مشک و گلاب  
 در آنک ل ن الیور ل نیم رب کدز یک ل در آنک  
 نشود معال حب کدز مکان او و الیور ل مندل بپند  
 و او ویر را کوفه ز طعمه و قوی نه یا معجون نمایند بر  
 و لک و در با تو بهر بچه او و در با معجون توانی ساخت  
 معجون کوسبندر از حکم رفس مفرج و قوی است  
 حب و او و بار و اج او و نافع است مطلق از هر راز هر وقت  
 و اعاده میکند قوای س قطره را و او و اجی که نقصانی یافته  
 بر قوی با سبیل با رشم یا غیر اینها و حبه هفتان و حبه  
 و شفا و یرقان و هضم و بر هضم با نافع و سبیل  
 در و هضم و معال است و بعضی میگویند گرم است  
 در اول دنیا نشانه در و هضم و رزق و در و هضم  
 و غده و در و هضم از هر یک یک در ل در و هضم  
 عود و در از هر یک یک ل نافع حب کوسبندر و در و هضم  
 معجون و در و هضم محلول که با غفران از هر یک یک ل سبیل

باور

با قوت از هر یک یک ل در و هضم و در و هضم  
 ل در و هضم ل در و هضم ل در و هضم ل در و هضم  
 در و هضم و اب که در و هضم از هر یک یک ل در و هضم  
 یک ش پخته و در و هضم و در و هضم و نچه ل ل ل ل  
 کوشه که در و هضم از هر یک یک ل در و هضم و در و هضم  
 و نچه ل  
 بشد و در و هضم با دام نجوش نه نفعه کوسبندر و در و هضم  
 سرش ل  
 زنی و ل  
 ش هدا نمایند که در و هضم با نکه از هر یک یک ل ل ل ل  
 نیامد به نجار بر طرف شو کاه او و در و هضم و در و هضم  
 و با قوت اضاف کند و شنج ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل  
 بشد ل  
 نمایند که معال او در و هضم ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل  
 سلامت حسن و صحت او را که در و هضم از هر یک یک ل ل ل ل  
 آیت سال با قیت حبه هفتان و در و هضم و در و هضم  
 قوه با هضم و هضم محوم با راز و در و هضم و در و هضم  
 که در و هضم با قیت معروف بطول و حسن و در و هضم















از دروت از هر یک سال در بعضی نسخه ترد نمود و مکرر  
از هر یک بمثل گفته اند اگر اقلط نغم است در نایه بود  
همچنین اگر کوهانیه باشد بهر یک را و اقلط است در اکثریت  
و حب البهاره اخافه کند در صورتیکه در بعضی است در شجره جایز  
است او را بهر را با نقطه عینیه حب از دراکر شرط طبع و قاعده  
و بر زیدان و سر زنجان و یا با رج از هر یک غل و اقلط است  
حبیه لوجع باره خنجر خاثرش نفس غش غلیم خواهد بود  
حب البقال از حب مذکوره است و مجرب است در حبیه  
که در میان مکنده از در حکم که در شجره و شجره خیارین و شجره  
از هر یک کچن و شتر شتر شتر عود که در آب بکوشد و عود شتر  
خوفه مغز بادام شیرین مغز بادام شتر شتر عود که در آب بکوشد و عود شتر  
از هر یک نصف جزو حب زرد پ اگر در شتر شتر قروم  
باشد باید اضافه کند زرد چهار جزو و حبیه جزو و زرد  
و جزو نیم بر سیاه شرف و جزو و اگر با عود شتر شتر سیاه شتر  
و کل محمود از هر یک سه جزو بهر را با مثل وزن او در شجره  
بعباب شتر و زرد قلع و ناور کچان و زرد قلع شتر چهار جزو  
و اگر کوهیار و کرب سمون ب زرد قلعین بلع و صاف کچان و زرد  
البلع خواهد بود حتی که نافع است حبیه اراض که موثر فیضی غلام







































قرص غشت مجرب است به طالع الجب و بهر که کمال سرخ است  
 چنانچه در عصاره غشت باب قرص زنده قدر و در هر  
 قرص یک بهر است به سال دومی و حذف خون غشت  
 بیکه کماله کند آقا قیامیه را هر یک چهارل صن عیال  
 و از هر یک بایعده شخم مرغ بقدر مرغ قرص بزند و قرص بپزد  
 کونیکه سپاس بهر است بهر است بهر است بهر است بهر است  
 بنیل اش که در هر یک مال اش را در سر که چنانچه بقدر غشت  
 قرص کا قرص بهر بهای هر که در شکر و رب و قوق و عسلان کل  
 سرخ و کل طایفه صن عیال از هر یک یک شخم کدو و شخم  
 شخم خرفه اصل نوس هر یک شستل شسته مال از عسل  
 یک کل کا خرفه درم لعاب بزرقطونا بقدر در هر یک قرص  
 لازم شخم است حال بکند قرص شستل بهر صدراع حار و درام  
 حاره خنادر و انض است مصاف لاون افون کا قرص  
 پنج ل کند از زردت را یک کل از هر یک یک شخم افونیا  
 حل بکند و قوی خنادر که حل خنادر بر شطال بهر قرص  
 شستل معمول زعفران افون مصاف بزرقطونا شخم  
 با انور با اب کا هو قرص شستل بزند که مشهور  
 جوز و قنباشه و با هر که و اب کینه و شالان برادر ام

و صدراع

و صدراع حار طایفه و در صدراع بار و باب خنادر و اب کینه  
 بزرقطونا و شالان قرص لددق جیت و قوق شغل اشخ  
 از هر یک بهر است بهر است بهر است بهر است بهر است  
 شخم خرفه کب با هر یک مال بقدر مال قرص بزند و در  
 شربت قرص جبهه اسهال و کور از نا لکات درم و الی غیر کل  
 سرخ شخم حار صن عیال شسته طایفه هر یک مال لعاب  
 بزرقطونا قرص بزند و در شربت یک مال قرص کل طایفه معمول  
 از هر یک جبهه در دمه و در تباعل مرغ و رب و اب کینه  
 کل سرخ ۴ و در سنبل الطیب رب نوس از هر یک یک قرص  
 بزند و در شربت شغل قرص لددق از هر یک درم و اب کینه  
 رب و قوق و رب طایفه و جبهه و اسهال حار و اب کینه  
 که با رب شربت بخت از خنادر شخم با هر یک شسته  
 کب اصنع عیال کل از هر یک شسته شخم کل سرخ شسته  
 خنادرین و کب خنادر شسته و در شخم شسته و اب کینه  
 بزرقطونا قرص بزند و قرص جبهه لدم و بول لدره و قوق  
 و شانه مغز خنادر شخم خنادر شخم شخم شخم شخم شخم  
 معمول و در کب طایفه حرق معمول رب نوس صن عیال  
 با دام و م الاون کند شخم کف نوس و بول کاب و در عیال شخم



تا در دم قریب ایضا حقیقت را در حق ندانند که ممکن است که در حق  
 و غیره تا آخر حرفه حکم که بود و پس در وقت رانندگی که در حق  
 کل این صاعده بحیثیت است شش شش غده دم الا حقیق فکر  
 شش شش تا در دم هم کل تا در وقت که در دم در وقت که در دم  
 خورده شش خیار حکم که در شش شش شش شش شش شش شش شش  
 کثیر است نه رب ایست شش شش شش شش شش شش شش شش  
 بز قلوبنا هر یک بقدر رتبه و بزرگوار در قریب در قریب در قریب  
 از قانون قهیه شده و حکم و پس از که از عوارض شش و جهت تبارک  
 معده حار و بعد از است در شش سپید که رب بوسه کل شش  
 شش خیار شش بند و اندام شش شش شش شش شش شش شش شش  
 الطیب عصاره غده شش مال قوه الیه شش ربوید زعفران که  
 ترنجبین عمل را باب عمل که قریب رب و زردا که رتبه در شش  
 اوج و خواص و قوه و شش شش شش شش شش شش شش شش  
 مغز با دام شش شش رب بوسه کثیر کل شش شش شش شش شش  
 مکده شش شش شش شش مال قوه الیه شش مال قوه الیه شش مال  
 قدر شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش  
 لغوا بزاق کند ره ل راس ایس مال قوه الیه شش مال قوه الیه  
 هر یک مال قوه الیه شش مال قوه الیه شش مال قوه الیه شش مال

بلنج زیره قریب از رب بوسه شش مال قوه الیه شش مال قوه الیه  
 بلنج ل شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش  
 کافور شش مال باب ایست شش شش شش شش شش شش شش شش  
 قولا در شش شش شش مال شش شش شش شش شش شش شش شش  
 شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش  
 آب سرد آب قریب رب و زردا شش شش شش شش شش شش شش شش  
 السهل لاصفر و کلهفی لایست کل شش شش شش شش شش شش شش  
 که در شش رب بوسه شش شش شش شش شش شش شش شش شش  
 خورده قریب رب و زردا شش شش شش شش شش شش شش شش  
 نوع و کثیر شش در معده کل شش شش مال شش مال شش مال  
 اکلیل الکتاب بلنج لوظل از هر یک مال شش مال شش مال شش  
 قریب شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش  
 در معده قریب شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش  
 در سینه در کام کل شش شش شش شش شش شش شش شش شش  
 شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش  
 قریب شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش  
 از اعلاء روح حکیم که در قریب شش شش شش شش شش شش شش  
 کافور است و زردا شش شش شش شش شش شش شش شش شش







صفحه پنجم

مستند بنیاد شمع خرفه مراد برید که با عصاره قلیه تیش شمع  
بارب الکویس بود در سرشته قرص ب نزدیک مثال شمع  
در با شربت شمشاد در بعضی مزاج باشد الاغ باید و لکود  
بعضی از سرطان محرق افاضه باید مخدر و کجاست بقا کافور  
در عرقان افاضه کند قرص با بعضی از آنایف قیصر خرب  
در در عصاره در و قطع خون از بر مخمر و در فرط طبع و حج و در  
بجاست مجرب حبشه شربت صمغ عربی که در کل سرخ کبر  
در عرقان افزون شمع بود انجب ریشخ کادو که در سر و شعله  
بزرگ خرب ب نظر اردو که را ناز و شمع خاص و دم الاغ و با آب  
بارب قرص ب نزدیک مثال را در هر مرضی با در و در سر  
مراقبان مرض بدند قرص طحال از تکیف ابوی ام حبه در  
در سپهر که با آب باشد بخرت کل سرخ عمل زرشک  
شمخایرین خرفه در برنده عصاره شمشاد لک مغول  
عصاره خاف نیم کافور عصاره شمشاد زعفران شمع  
ایرستان الطیب که شمشاد اسکنان را آب شمشاد  
یا شامه تره نموشد قرص کوب و واضع اولیست  
و حوت کرک خرب کرده و پخته است بکوب و کوب  
لحمه در آن زمان نیز معروف است بکوب که شمشاد











































خیزد و بر جوت مغرطهم برسد چون ق و هم فرود آید  
فصل پنجم در بیان سوره قیام با دایم و ناچیل و قدری غیر  
آن کرم و منصفه پیش و خزان و شیر لایق و ملا کردی  
تازه و روشن و زیور که در ده ان اطراف خوب و با مقدار  
طلا کون شده است منبر سرخر که شش که چیده باشند و در این  
رکسن و طلا نمون چنان بر روغن برشته صفت منصفه و در  
غره جهته ام افق بان و خیران منصفه جهته ریحات بن  
و حرکت انسان بنال الطلک کل سرخ جو از الله واحد و  
با و تو بر آب جوش پنده منصفه که منصفه که جل  
سناات باید که تا پیش که در و در است و سناات این  
که از آن شش خرم و قول منوب بچان بن استی تسیم  
کل سرخ زرش ثمره الطراف برک صوف برک شیون  
از هر یک که چرخ و پند با شک بارک که چرخ و پند  
نیم جزو شب با طه منصفه نایند منصفه جهته و در  
و سستی ان طراست شب با طه است انار ساق با او  
کند منصفه جهته قلاح کان جوشیدن دنان است در او  
برک حلیق و آب برک بارنگ و آب در در و در و در  
و شاخه تازه تاک دارد جو چوب شیده باشند منصفه که

بکوت

در سوره که در زنج و کمان که شش چرخ و پند از فضل است  
منصفه نایند منصفه جهته قلاح کان جوشیدن دنان است در او  
با سیران است لایق و خزان و شیر لایق و ملا کردی  
که فعل بان که سستی از و شش کلام را منصفه است فردل  
منصفه حاقه قرع حانث در بوره نوین صغر ملک با و تو بر  
با سستی چرخ با اید که در و در و در و در و در و در  
پشته غره که منصفه جهته حانث حانث حانث حانث حانث  
در آتشده باشند با رت توت و آب شیشه غره که  
و بر سوره غره با آب برک بارنگ و آب حلیق  
ساق حلیق غره است و در از چند روز غره با شیشه غره  
رت توت با بوره و در سناات است غره که بعد از  
منصفه است و در سناات منصفه که سرخ و در و در  
بارک سوس غره نایند غره حانث حانث حانث حانث حانث  
که کان که از آب که کان سیر توت و آب شیشه با در  
زخرا غره که در سناات کلام و در سناات حانث  
آب توت و فردل و سیر و حاقه قرع غره که غره  
که حبه حاره و بارده امر امن نافع است عدس که در سناات  
که در زنج چوب شیده بارب جزو که در غره که آب و در























































اگر تریه زاید خواهند بکری روغن شون روغن کل برنج کشته و  
 سفیدی تخم مرغ اضافه نمایند و جهت شکین در روغن جعفری  
 کنند و هم به یقون جهت جراحات زننه و درم باردی و زخم  
 مثل هم مخلت زفت را پنج گرم هر یک جزوی قشر سیاه  
 روغن شون دو وزن ادویه بر روغن شون مخلوط سازند و هم  
 محلول جهت بخار ادرام و صلابات و تبام استفا و صلابات  
 و اخراج کرم و برشت نفع و لذیذات و بسته اند ترسین  
 کبوتر وانه غرضه شیل با الویه زفت را شل و خنجر در سه برغالی  
 ساییده را مخلوط نمایند و هم جاذب از باکیف این باشد مشغول اند  
 این نمین مشغول از شرجه اخراج پس کمان رخا و در این  
 رشده باشد مجرب و بسته است و خنجر شک نهاده و در  
 با انویس شده به سبب رشته استعمال نمایند و هم به یقون  
 که کان کوشه وانه زرد الویه با روغن کوهان شسته  
 بالند و خنجر به شک کوب هر که در روغن جاذب جهت نفع  
 و رویانیدن کشت و رفع شود و پودر اشال آن بنایت نفع  
 روغن کبوتر و هم به سبب ساید و باروغن کل نمین کشته و مخلوط  
 کرده و خنجر و هم به یقون وانه که کافور اضافه نمایند و هم  
 نوره جهت خوشبو شدن اشال و جهت جاذب نفع

ام و نمین

میوم و ده مثقال باروغن کل برنج کشته و  
 بسته اند و غرضه شیل با الویه زفت را شل و خنجر در سه برغالی  
 و از زنیاه غلیظه را به یقون جهت جراحات زننه و درم باردی و زخم  
 در غرضه شیل با الویه زفت را شل و خنجر در سه برغالی  
 بر غرضه شیل با الویه زفت را شل و خنجر در سه برغالی  
 و پاره نموده که هرگاه قطع شود و جاذب دیگر بود و نمین و این  
 میکند بر روز را و هرگاه پاره شود باید موضع را بطول کشاید و هم  
 با بسته اند و هم به یقون و غرضه شیل با الویه زفت را شل و خنجر در سه برغالی  
 باروغن کل کشته و درم را مخلوط کنند و جهت التهاب بزرگ  
 باروغن نمین غرضه شیل با الویه زفت را شل و خنجر در سه برغالی  
 در غرضه شیل با الویه زفت را شل و خنجر در سه برغالی  
 سینه و ذات الصد و تبها و محرقه و ادرام نمین با یقون  
 در بر روغن کل که جهت و انجیر و که و داب برک غرضه شیل  
 نمین کشته و درم که جهت شسته خواهند بکری روغن کل و نمین  
 داب برک پودر و برک خنجر و نمین کشته و هم به یقون  
 و نمین متعج نمین داب قلعی و تنیای که کافور شسته با الویه  
 کل و نمین داب برک غرضه شیل با الویه زفت را شل و خنجر در سه برغالی  
 و انجیر و داب که و نمین کشته و هم به یقون از صمغ باروغن















لغایت از همه است ضد این کلمه الملک یک شمشیر  
 آقا قیامه ز غفران یک اسیر الفتح یک دریم ضد این  
 غرض جبهه استقا و اما صفر و ضد جبهه و درم و درم  
 زرق و طبع سه موم پشیمار غفران پیر اردک و در غفران  
 جبر حیرت مله نقل از زرق اثنی عشرت ضد جبهه اهل  
 و زرب و تقویت معده و دیگر کوه که آن کلمات نامزد خول  
 کل رخ شکوه انور اگر نباشد شخ زنده که کند یک موم  
 مورد چهار رتاق قیامه ساق جارس بود که در غفران  
 دو کا و در نیم ل باب مورد بر شند ضد جبهه اهل با ده  
 و تقویت جبر و معده نان یک سانسج ل شاح از غفران سحر  
 چهار شب سینه دم الاغون ناخواه پوت رنج جارس  
 کند رول باب مورد بر شند و هرگاه جبهه تقویت معده و دیگر  
 و خال از کسهاک شد همان جبر کند و یک رول باب مورد  
 ضما و نایند ضما و طحال و اگر ارام صلیب یک سانسج از غفران  
 ارد و خول لقا قیامه سانسج شمس لسان با لویه اثنی عشرت  
 یک سانسج لقا قیامه الملک با لویه سانسج کی با سر که ضما و نایند  
 ضما و نایند سانسج از غفران الا تمام در قطع اهل جبر  
 کند رول سانسج یک مورد یک سانسج با لویه سانسج با لویه

مادری

مادری جبهه قیامه و نایند است و جبر قیامه سانسج ارد و خول  
 یک سانسج لقا قیامه الملک با لویه سانسج کی با سر که ضما و نایند  
 اهل ان کجیب هر صفری سیاه جالبه سانسج ضما و نایند جبر  
 و لقا قیامه قیامه قیامه سیاه جبر لقا قیامه است که کوه و صفر غفران  
 و نایند از زرق در تمام لقا قیامه جبر با لویه سانسج ضما و نایند جبر  
 لقا قیامه لقا قیامه جبر لقا قیامه است از جبر سیاه با لویه  
 سیاه با لویه و است را کجیب اهل لقا قیامه ضما و نایند جبر  
 لغایت نایند است نایند نایند جبر با لویه سانسج ضما و نایند  
 و شقاق نایند جبر با لویه سانسج ضما و نایند جبر با لویه  
 پست درم و روشن نایند جبر با لویه سانسج ضما و نایند جبر  
 اهل نایند و نایند نایند نایند نایند نایند نایند نایند  
 شقاق نایند راباب کرم نایند جبر با لویه سانسج ضما و نایند  
 شقاق نایند جبر با لویه سانسج ضما و نایند جبر با لویه  
 شقاق نایند جبر با لویه سانسج ضما و نایند جبر با لویه  
 خطونا و سر که ضما و نایند جبر با لویه سانسج ضما و نایند  
 و نایند در اوایل نایند ضما و نایند جبر با لویه سانسج ضما و نایند  
 اهل نایند جبر با لویه سانسج ضما و نایند جبر با لویه  
 کند نایند جبر با لویه سانسج ضما و نایند جبر با لویه































و بطوریکه شش قطره شمع عصاره شش حبه که از این نظر  
 شش قطره خردل است و کمی فیوس در ایشان است و این  
 بیشتر و حکوم بطول کند اگر مجموع باشد و بعضی الفا  
 و در این شوی با و در هر طبع هرگاه با بون و فودنج و اشال آن  
 نمایند اعات تعریف میکند قطرات صبارت از جهت که  
 عضو چکانند و در عرف اطباء منسوب به شش و گوش و در این  
 بافت همانند گوش است پس قطره که جهت شش و گوش و در این  
 رقوم مکتوبه قطره بجهت دوی و طایف نباتات بافت شش و گوش  
 معالجات بقولای چند حبه است و نظرون و بورد است و فرفری  
 سیاه یا آتوب و در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 قطره بجهت دوی و رسیده از اجتماع حرک و طایف از فرفری و شش  
 فرفری است فرفری بجهت دوی و رسیده از اجتماع حرک و طایف از فرفری و شش  
 با اذعان مناسب است چکانند قطره و در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 ساعت که در هر سیاه را در گوشه مغالین و در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 ادرا با بول که در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 چکانند و این جهت که در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 بجهت عطا الله بجهت چکانند که گوش را در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 بورد و در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد

لعل

و بعد از این شش قطره شمع عصاره شش حبه که از این نظر  
 در فرفری با طبع شش حبه که از این نظر  
 بیشتر و حکوم بطول کند اگر مجموع باشد و بعضی الفا  
 و در این شوی با و در هر طبع هرگاه با بون و فودنج و اشال آن  
 نمایند اعات تعریف میکند قطرات صبارت از جهت که  
 عضو چکانند و در عرف اطباء منسوب به شش و گوش و در این  
 بافت همانند گوش است پس قطره که جهت شش و گوش و در این  
 رقوم مکتوبه قطره بجهت دوی و طایف نباتات بافت شش و گوش  
 معالجات بقولای چند حبه است و نظرون و بورد است و فرفری  
 سیاه یا آتوب و در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 قطره بجهت دوی و رسیده از اجتماع حرک و طایف از فرفری و شش  
 فرفری است فرفری بجهت دوی و رسیده از اجتماع حرک و طایف از فرفری و شش  
 با اذعان مناسب است چکانند قطره و در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 ساعت که در هر سیاه را در گوشه مغالین و در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 ادرا با بول که در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 چکانند و این جهت که در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 بجهت عطا الله بجهت چکانند که گوش را در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد  
 بورد و در هر که مکرر در گوش چکانند و باید تمیز کرد



ز بار و غن غیر یا اشالی ان بخت تنه ناطق زنده در  
 امکان استوار نهند قطره دیگر چه حرکت در دو ورقه کوش  
 مصاف جبر و غفران بار و غن بادام شین نقطه نهند  
 در خسته کاش در دو رفون بغایت نافع است جبهه حرکت پاک  
 که کوش آب برک زتون با غل نافع است و در تیز زرد و آب  
 که در و غن کل قطره گرسنه و به سوز از زردت با آب غل  
 قطره جبهه رف سیلان رطوبات الخال شب یا غن زرد  
 از هر یک و غل غل ز آب در کسین خال قطره نهند آب  
 که از غن قطره دیگر رف سیلان غن که غل غل غل غل  
 پهن غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل  
 که در زرد با غل غل غل غل غل غل غل غل غل  
 کوش چکانند از جربات اگر آب است باب چهاردهم  
 و عطوسات و نفوقات و نفوحت و نفوحت و غل غل  
 جرات از غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل  
 آنچه بزرگشند و غل غل غل غل غل غل غل غل  
 غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل  
 غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل  
 غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل  
 غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل غل

تمت

برهنه میاید و باروغن بشوند سوط نایه دست بر پشت بخوابند  
 و زهره خطاف را به پستان رو بایند و هر غده مجروح شده  
 سوط جنبه قطع را ف مجرب است خفض نمیدی نوزده تا  
 اب با دروج سوط اندوزد سوط عیبر کین ف دروج  
 کین محرق لوس پار توئی لا اثر است و سوط اب بر  
 با بکند نافض است سوط که در قطع را ف سجد پخته  
 نراج غیده ایک دم الاخرین ما ذو کا غذو شسته با سوبیا درغن  
 نیتون سوط نایه حشره را ف بنایت میاید است و از روی  
 را در سکه انداخته زراج قطع طار محرق کند را با لوبه نرم سید  
 نفوخ نایه نفوخ کف را یک کند یک جفت لوبه نیم زرد  
 کا در دانه فسیون رنگ و از روی رخته باب یک سید  
 که هر دو سال آن سوط و یا به آب نفوخ نایه نفوخ جنبه در دانه  
 و شقیقه پخته وجوده نافض است صغیر صاف بر ارد حص  
 که نوزده جوش چند یک سکه کین سکه زهره کف ناز  
 یک باب کینس برشته قدر عدسی اب بر زدن سوط نایه  
 سوط جنبه خید راج و دانه رسته بغیر نمیدی خند شکسته  
 با لوبه قدر کفچه را باروغن زدن و سال آن سوط کین نفوخ  
 جهر سکه و نبات و اثر غش نافض است چند یک سکه حقی



زیر ملک منفرد و مجوقه با آب در نوش و اصل قوت  
عطس جبهه سرده دفع و مولود دفع است و دفع بر کله  
سیکند کندش برقی بنید جبهه دل سرخ زرد و طایر منفرد و کوه  
چون نرم سید بر پر من پلیده و نیز کندش جبهه سر  
عطر سحر کر جبهه قلع و اقوه و در ارض دماغی مرز و قرق بنید  
زیر نوش بوره کله شیطانی طبع هند و شک آب و استقال  
لقوه جبهه قوت دل و دماغ حاکمات سر که کاف و روق  
آب پ در غرق سر شک جبهه برینر لقا و جبهه سر کوه کاف  
دفع و سر شک و احاطه عقل دفع است آب شک بنید و سر  
پدیده سر که و در غرق کل سرخ و مندل و در سر و سر  
لقوه طایر و کر جبهه ضعف دل و مولود بار و در سر کاف  
سبب سر و در شک با کلاب و عرق بهار غلظت نمایند قوت جبهه قوت  
نیز و چکر آن بود و شک را نرم سینه با شراب شک  
کند و جبهه پاک کردن چکر قهر از زور و استاضا نمایند  
قوت جبهه قوت دل و دماغ غشی و حلقان آب منفرد و شک  
کلاب سر که کاف و در شک ق نمایند جبهه جبهه قوت دل  
دفع و حلقان آن پست بر من سر سینه با کلاب  
کله و برف در و سر که نشسته در استل نرم بوسه بخورند

صلوات

دفع سرخ و شک و مولود بار و در شراب است و آب شک  
جبهه بار و در شک سرخ کوه در شک انداخته سراب کاف  
در کاف و سبب غلظت باشد بکار شراب آب شک و سر  
آب سرخ بر که نیز جبهه است جبهه جبهه شکم سید و در سر  
آب شک و در و در است شک ق نمایند و جبهه سر شک  
دفع و طبع سیدان روابط کند بخورند و در سر شک  
جبهه جبهه سر سید و دوی و طین و ریح بنید دفع  
زیر شک آب شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک  
نیز شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک  
در و در شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک  
جبهه شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک  
شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک  
جبهه شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک  
با کوه شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک  
جبهه شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک  
بر شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک  
در شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک  
در شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک شک







بشد از افعال و اقوال و الوعیه و الوعیه و الوعیه و الوعیه  
انبار نظام الله واحدیت حضرت رسالت نبی محمد ص  
وعلیم و غیره و سخنان معتبرین علماء و حکما و مجربین کما  
از ملاحظه و مستطیع میگردید احضار کلام و ایجاز تمام جوان  
آتش پر طغیان است و اوقات برستی در حق الله عز و جل  
بر می کشیم در جوار اول سوره در دست و سوره صفح بعد و ده جان  
چندین نمره که موعود معجزه میباشند و افعال و افعال این خانه  
سکندر شاه سلیمان شاه خضر و افعال و افعال این خانه  
نشان که بر پیش سحاب بیان است و در نشان  
عطا یا سرشته شده است که در نشان و نشان سحاب کرم  
نزد خدا میجوید که در مملو است از علم و الهی و الهی  
از در پیش در کلمه و در کلمه و در کلمه و در کلمه  
شجره چیده و جوهر شکر آب و قناریه و قناریه و قناریه  
لشکر اعدا جلالت پران و زلال عدالتش و عدالتش  
پایان نظم را حد ولایت از پیشه جوان بهر مملو است  
نظم ظاهر که در کمال از عین عدالتش و عدالتش  
جایز رسید و هر پیشه و پیشه و پیشه و پیشه  
کون گشته عکس و جوهر ادراب و پیشه و پیشه و پیشه  
ان

سیدان که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
عبد و زعدالت و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
که در پیش و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
پست بدو از کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
خداوند و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
بعد فاکر که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
ایشان شش بر یقین که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
فروردین کاهم در دوازده شاهد است از حق قدر اقدس  
احیاء شاهر از اقلق هم نام که در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
جانیتان در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
شاه سلطان حسین و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
الایوم اعیان المعانی و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
نظم و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
با و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال  
سلطانان و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال































کتاب فی الجبر فی شرح زبیه نهار الفقه معلوم و انچه  
مما نظر بر مقال است در قصیده که نظم کنایه  
طلب است این روایت است که منور این مقیاس  
قصیده است که خواهر در جهان یاب زمره خوقا زمره  
بایر میل فرمون ضاخذ او در نقشه این مریضه ظرایف  
رسیده که مرگ از خدا رفو است و غرض از دعا و است  
در سکنش هموزن ارض است و از آن جمله است  
بغیر که مرگ در کتب است که بجا است ان که دعا  
معدله و در مخفی القیه روایت کرده و ضروری است  
استماع است و این باب در حدیثی است که  
شش غلات و ضوئیه ترش را بجهت و ضروری است  
از انچه قوی و کلش و کوب کفایتش پیران و شیخ  
است و الحول و از انچه منیا بجهت عادت جانان است  
از انچه حفظ نموده و با منو کفایتش است  
از انکه که بار منیا و حشر است و ضروری است  
جهت کول و قطع نمون و از انچه در جهان تر است  
ضرورت چنانچه گفته اند در حق است که در دنیا  
کشته چنانچه گفته اند که در این چهار منو کفایتش

ادامه

کتاب فی الجبر فی شرح زبیه نهار الفقه معلوم و انچه  
مما نظر بر مقال است در قصیده که نظم کنایه  
طلب است این روایت است که منور این مقیاس  
قصیده است که خواهر در جهان یاب زمره خوقا زمره  
بایر میل فرمون ضاخذ او در نقشه این مریضه ظرایف  
رسیده که مرگ از خدا رفو است و غرض از دعا و است  
در سکنش هموزن ارض است و از آن جمله است  
بغیر که مرگ در کتب است که بجا است ان که دعا  
معدله و در مخفی القیه روایت کرده و ضروری است  
استماع است و این باب در حدیثی است که  
شش غلات و ضوئیه ترش را بجهت و ضروری است  
از انچه قوی و کلش و کوب کفایتش پیران و شیخ  
است و الحول و از انچه منیا بجهت عادت جانان است  
از انچه حفظ نموده و با منو کفایتش است  
از انکه که بار منیا و حشر است و ضروری است  
جهت کول و قطع نمون و از انچه در جهان تر است  
ضرورت چنانچه گفته اند در حق است که در دنیا  
کشته چنانچه گفته اند که در این چهار منو کفایتش











انشأ الله في الدنيا جملة من البرية ليس في روعها غشوات و  
 تركس روعن يا من وبتان جنونا بعد از عاقبت  
 ميکنه تخلص را در بران واقع شده و قوه مبدیه قدرت غزل  
 در بر نیکو داند قوت حیوان را در مریت و لک شده و چنانکه  
 در هر چند وقت باب احتیاج میباید که شجره انان را  
 چند زن بر روعن پسین محتاج اندازد و این در شش  
 مربوط میان نموده و از انجمله حاجت نیکان و کس است  
 دل قوت جان است که در انجمله محتاجات شش  
 است در اکثر ارض عاقلات نمون کس است و با و کس  
 و شکر که دیدم در خیر این منشا از ارض عاقله شده  
 بحر خفیف هم کشیده و قوت نشش در شش و چون  
 نمونش حاضر شد در شش راحت مفارقت نموده در ارض  
 قوت بهم رسانند و بجهت حاجت خیر فیرف و در ان جهان  
 خیر است که کاه از ملائمه شرفه در ارض عاقله  
 را التوم با حاجت ایشان را و الاضال الما ای خیر  
 زیاد میکند و در این پس در سحر و خواب کون در وقت  
 و غل که در آب گرم و از انجمله تیر و تازه که خیر  
 کرده اند از ان متعارف و ممکن است مانند این

بمقتضى

بعضی از خبر جدید از آنست که روحانیان از میگرد و در آنست  
روح و مقور حرارت غریزات و در آنست که بعضی از  
استماع صوت حسن است غیر گوش و در آنست که بعضی از  
در تقویت روح و در آنست حرارت غریزات و در آنست  
و تاثیرش از غیر حیوانات از عبد حیوانات است  
بهرادر علم و عرفان و او اینست که هر کس که میگوید که  
است چند و شبان در مجلس که از کابری و در آنست  
در آنست که در آنست که هر کس که میگوید که  
عجایب که نقل آنها در اینجا مناسب است در آنست که  
نمونه و سر خود خواند و در آنست که هر کس که میگوید که  
زین باشد و در آنست که هر کس که میگوید که  
زهره است و در آنست که هر کس که میگوید که  
که اصل لذات و دنیا جیاست که لذت طعام لذت شراب  
و لذت کفاح و لذت مساج و لذت اول و آخر و لذت  
بهرت و لذت و لذت مساج و لذت مساج و لذت مساج  
لازم آید بلکه لذت بهر آنست که میگوید که  
که باقره الله تعالی و لذت مساج و لذت مساج  
که بهر کس که میگوید که











که در است از رول که یک خواند بعد از نماز و غیره  
سیرت بر دست در نه صد است فرستد و در آن یک  
این آیه را بخواند و من یستحق الثواب و غیره  
تا ختمش من تو کلامی که در قوس بدان آیه بالغ ابره  
کلامش قرا و بعد از آن کلامی که در انداخته قرا  
و عطا کند و یک چهار کلامی که در از دست  
و از آن جمله است که در بر خیزد و در آن  
است و این از امور غریبه و ذریعۀ است و در خزان  
و کم کسی بر آن عمل نماید و در آن کلامی که  
بجای یک و غیر از فایده طول حروف و غیره که در  
برکت آن حدیث است که در باب هر خط و شهادت  
پرسد و حقیقت را در کتاب بسیار خبر از آن  
سنة تعدد تعیین است و در آن کلامی که  
بجای آن کلامی که در باب هر خط و شهادت  
برابر است و در آن کلامی که در باب هر خط و شهادت  
بخط این حدیث است که در باب هر خط و شهادت  
نویسند با بوی و در آن کلامی که در باب هر خط و شهادت  
معجزان علامت را به غیره است که در باب هر خط و شهادت

لعمري

لعمري محمد المومنین و اولادهم و اولادهم و اولادهم  
بعد از نماز و در آن کلامی که در باب هر خط و شهادت  
بجای آن کلامی که در باب هر خط و شهادت  
برابر است و در آن کلامی که در باب هر خط و شهادت  
بخط این حدیث است که در باب هر خط و شهادت  
نویسند با بوی و در آن کلامی که در باب هر خط و شهادت  
معجزان علامت را به غیره است که در باب هر خط و شهادت







[illegible]

9.

[illegible]















































رزق قیات پس کجای خواهد بودی پس بفرست از کجای  
 بفرست از کجای خواهد بودی پس بفرست از کجای  
 عیش و لعب و خوراک و شراب از کجای خواهد بودی  
 نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 اوم و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 الاخبار و خبرت از حضرت صادق و نایب و نایب و نایب و نایب  
 فی حقیقت اوم و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 ایضا و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 کتاب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 است از کجای خواهد بودی پس بفرست از کجای  
 پس بفرست از کجای خواهد بودی پس بفرست از کجای  
 نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 علی و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب  
 و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب و نایب

4

[illegible]











[illegible]

۹۰

[illegible]



عقلمند

[illegible]











[illegible]

ضم

از هر دو جان از غل و غفلت در خواب آن بجان طریق پنهان و پنهان  
آن را صورت گردانید و چنانکه عالم سخن را فرستاد و آن سخن را  
سفر ابرو صمد روح است آن گردانید که با قوم از رزق اعضا است  
و خود خود را عالم غل و غفلت در خواب و از دانش صفات خود متوجه  
تأثیر است و نموده و از آن گردان روح است آن بجهت ایشان و در  
تلاش عالم از آن سخن را که در محض و در آن سخن گفته اند است سخن را  
در این ملک است هر که در آن سخن را در آن عالم است آن سخن را  
و هر که در آن سخن را در آن عالم است آن سخن را در آن عالم است آن سخن را











چهار شایان تقدیر الوبح والاطهر بکیت یه تا جلد اول و دوم  
خدا ان یحیی زلوا از بهر تهم و امیر سر بر تهم از دیون مسافران  
و یغنون و افریدان شاداب کشته تهم سلاح و غنای خرد  
ان فروخته این فرومایه بی بضاعت را در بین تو حین اوق  
کبریا و مغان اجابت دعای بی بوال رحمت و بخشش  
باری را رسانیده اند ولی لا اله الا الله و به اشعه فی الدنیا  
که کرده و دنیا و ابدیه بر و است که آید از این عالم  
الی عبدالله الصادق که ایام حیات ان خود را به تمام کرم  
انصار و خیرت با سعادت سید محمد و جبه حضرت چهارم  
در سیاهی افعی حضرت رسالت پناهی علی الرضی و الهی  
یا رسول الله بخت کوه می کنیم از دوش که در غایت  
که این اغم چه قدر غار کرده ام از زیاده و کم این خرد  
داخل غار شوی آستان رست را بر روی راز  
بیم اند و الله تو گفت عا الله عز و با الله است  
الرحیم که تحقیق کشت عا الله عز و با الله است  
محمد بن زید که کشته کرده ام با هم و الله عز و با الله است  
از خود در غار مغرب آنجا به صحرای حرم است فرو و  
تعلیل هو الله و علی یا ایها الکافرون که انداز این کرم ان

من و الله

من بر علی است روایت که او بر خورشید از قایل حق تعالی است  
الله و حق و حضرت خیرت یا وقت صبح کینه تحت الرضی حضرت  
رسالت پناهی و الله که ای رسول الله از تو شسته و شسته  
تفاتی و شخصی من بر سیده و حال اند من محمد علی بن محمد و از  
و محترم آنجا به مطالب در جواب فرموده و در ان کت  
مبارکات را که تو گفت عا الله عز و با الله است  
و الله اوله و سلم من شریک فی الملک و لم یکن لدولی من الذل الا  
کمینه از خود که زنی کشت که شخص اید که ای رسول الله  
و جلد دوم را ازین زایل و قرض بر او داد و در هر فردا و  
در روایت عبد الرزاق بن یحیه و در روایت حضرت محمد و ابی  
که در شوره که غار خود را با کشته تر از یک که بهت و شسته  
و اشاره کند رویت که شمس الله بن علی بن محمد الرضی علیه السلام  
که در کشت و هر که سپار شود ترا سود غار کند و غار خود  
و الله عز و با الله است عا الله عز و با الله است من با الله در ان کشته  
و الله عز و با الله است عا الله عز و با الله است و الله عز و با الله است  
محمد بن زید که کشته کرده ام با هم و الله عز و با الله است  
از خود در غار مغرب آنجا به صحرای حرم است فرو و  
تعلیل هو الله و علی یا ایها الکافرون که انداز این کرم ان



در روایت ابن ابی حنیفه از محمد بن ابی حمزه و لکوهی که فرمود  
 ابی عبد الله الصادق علیه السلام فرمود که هر که بخواند در هر روز  
 سوره که در کتب است و بگوید یا خداوند منم یا خدایت را  
 آن سوره که کافیت از برای کثرت سود و قیام و امور است  
 از هزار تا یعنی غالی باشد نه هزار و در هر روز این غالی خواند  
 و غیر از غالی افاده نموده باشد یا هر کدام این باشد هر که  
 غازی و غالی را در حدیث از برای کثرت بخواند باشد تا غالی و غالی  
 و آنرا از کتب احادیث و تفسیرها می شود یافت که کثرت در هر روز  
 تحقیق شد در فعلی شد بار و ذالک است و در آن غازی و غالی  
 سوره را هر روز بخواند و واجب شده باشد در هر روز سوره  
 و غازی و غالی است در آن که هر که این را در روایت کند  
 از کتب و لغات و آثار و تفسیرها و الا که بر حجاب او می باشد  
 که محفوظی از شب فرمودند و اعاده نماید که در هر روز  
 پنج چیز ظهور و وقت و قبله و رکوع و سجود و کلام فرموده و در آن  
 یعنی واجب است پنج احادیث و تفسیرها است و این است  
 فرقیه را بداند از احادیث که بخواند در هر روز و این است  
 رجال صحیح است و افاده میکند که در آن است و این است  
 که هر کس از آن در آن موضع آن است و این است و این است

ازت

در حدیث نبوی و در تفسیرت منافع با وجوب از لکوهی که  
 شایع و الاخبار و از آن حدیث است و دیگر در آنکه از لکوهی که  
 تا تفسیر بر وجوب قراءت سوره است لال شوان بخواند و لکوهی که  
 حدیث آن است و قراءت ثابت است ثابت در تفسیر آن لکوهی که  
 و آن حدیث بر سبب اقبال و مکرر حدیث مذکور قراءت قراءت  
 اکتب است و در آن احتمال هم نظرت بعضی از فضلاء افاده نمود  
 که قراءت ثابت است و در آن حدیث مذکور و دیگر در آن قراءت  
 اینها که خیر حاصل کلام و شیعیان مکرر است لال شوان بخواند با وجوب  
 و حدیث صحیح کمال اشکال دارد و آن حدیث هم مراده و مر لکوهی که  
 اصل در سوان است که هر که هر که در هر روز اول بخواند  
 بر او است اعاده ظاهر آنکه هر که بگوید باشد در حدیث  
 اول نه هر روز در آن واقع شود زیرا که هر روز این دو کثرت  
 و این ممکن باشد و ممکن شود است در آن و ممکن است اعاده آن  
 و از حدیث و الا حدیث هم هر که حدیث کند در غازی و غالی بر او است اعاده و در  
 حدیث آن حدیث صحیح بر او است اعاده و در هر روز حدیث کند در غازی و غالی  
 این حدیث هم هر که حدیث هم هر که حدیث هم هر که حدیث هم  
 این حدیث هم هر که حدیث هم هر که حدیث هم هر که حدیث هم  
 و در تمام حدیث از آن حدیث و لکوهی که حدیث در آن حدیث























در حال قیام قبل از رکوع یا ثم ان نماز باطل است و اگر در رکعت  
یا ثم ان نماز باطل است و اگر بعد از رکوع و قبل از سجده یا ثم نماز باطل است  
و اگر رکعت مذکور در اثناء سجده یا ثم نماز باطل است و اگر رکعت بعد از  
اکمال سجده باشد صحیح است شایسته آنکه بر چهار رکعت نشسته باشد  
و در هر رکعت نماز استیاده حیثاً ظاهره و کفیه و تدریجاً و در هر رکعت  
اش اقله سوره سیم در میان هر رکعت میان سه و چهار رکعت  
کنه میان سه و چهار رکعت مذکور استیاده پیش از رکوع یا  
رکوع یا بعد از رکوع و پیش از رکوع یا در اثناء سجده و بعد از رکوع  
سجده پیش از رکوع یا در هر رکعت و تمام ان صورتها صحیح است و در هر  
رکعت چهار رکعت نشسته و در هر رکعت یک رکعت یا در هر رکعت  
استیاده یا در هر رکعت نشسته و تدریجاً و در هر رکعت  
تبره و چهار رکعت در میان هر رکعت یا در هر رکعت یا در هر رکعت  
در هر رکعت و چهار رکعت یا در هر رکعت یا در هر رکعت یا در هر رکعت  
نماز باطل است و اگر ان یک بعد از رکوع و پیش از سجده استیاده  
نماز باطل است و اگر ان یک در اثناء سجده است یا در هر رکعت یا در هر رکعت  
مذکور بعد از اکمال سجده است ان نماز صحیح است شایسته آنکه بر چهار رکعت  
کوه سلام و در هر رکعت یک رکعت یا در هر رکعت یا در هر رکعت  
تدریجاً و در هر رکعت یا در هر رکعت یا در هر رکعت یا در هر رکعت

میدان

در پنج ارکش کند از ده حرکت ناز که پنج حرکت از ارکش  
در شان قیام قبل از رکوع باشد از غایت جلالت و اگر در شان  
رکوع باشد مستور بر جلالت اگر بعد از رکوع پیش از سجده باشد  
که رکوع به جلالت غایت است اگر در شان سجده باشد از ارکش  
سجده باشد بر آن ملکوت و از غایت قریب به شرف و جلالت  
ش بیان است و پنج حرکت کند میان سر و پا اگر آن  
قیام پیش از رکوع بعد از نماز است یا قبل از رکوع و قیام مقدم  
و شریف که سلام و در احوال طاعت و حرکت ناز است و اگر  
بعد از رکوع و اگر شریف که در شان رکوع یا بعد از رکوع قبل از سجده  
باشد و بعد از شریف در این سه صورت ناز جلالت و جلالت  
تجدید و شرف بر بیان حکایت بیان در شریف ارکش کند میان  
در شریف ارکش که در قیام قبل از رکوع یا در شان رکوع یا  
رکوع قبل از سجده یا در شان سجده یا بعد از سجده یا بعد از  
تمام این سه صورت ناز جلالت و حکایت و اعاده یا در ارکان  
تجدید و شرف بر بیان حکایت میان سر و پا اگر شریف کند  
چنانچه در ارکش یا قبل از رکوع باشد جمیع است که کند  
پنج و قیام را پسندیم شریف کند و سلام دهد و سجده  
سجده کند ناز است و یا در رکعت نشسته و در سجده سهواً راعی



کشت مذکور در شاه رکوع یا بعد از رکوع و قبل از سوره نجات  
چهار رکعت باشد و درین صورت نماز طاعت است اما  
باید که در این رکعت بعد از اتمام سوره نجات رکوع چهار  
تسهیم کند سلام دهد و سوره نجات را بعد از رکوع بخواند  
تسهیم دوم در میان کلمات میان و چهار رکعت است اگر کسی که  
در چهار رکوع رکعت است یا در پیش از رکوع یا در میان رکوع  
رکوع و قبل از رکوع یا در میان رکوع و تمام این چهار صورت نماز  
احاده یا یک رکوع است بعد از اتمام سوره نجات یا یک رکوع چهار  
تسهیم کند سلام دهد و احتیاطاً رکعت نماز است یا در رکوع یا  
سوره بعد از رکوع نه رکعت مذکور خواهد بود اما تسهیم  
دوم در میان کلمات میان و چهار رکوع است اگر کسی که میان  
و چهار رکوع رکعت در قیام پیش از رکوع یا تسهیم است یا در رکوع  
و قیام را تسهیم ساخته تسهیم کند سلام دهد و احتیاطاً کند  
نماز است یا در رکعت نشسته و اگر کسی مذکور در شاه رکوع  
پیش از سوره یا در شاه سوره باشد درین هر سه صورت نماز  
احاده یا یک رکوع و اگر کسی بعد از اتمام سوره نجات تسهیم است یا یک رکوع  
بر چهار رکعت یا یک رکعت نماز است یا در رکوع یا در رکعت نشسته  
سوره بعد از رکوع نه رکعت این سوره خواهد بود اما تسهیم

و اگر

باید دوم در میان کلمات میان و رکوع و چهار رکوع اگر کسی که  
میان و رکوع و چهار رکوع اگر کسی که در میان قیام پیش از رکوع  
یا در رکوع یا بعد از رکوع یا در میان رکوع و تمام این چهار صورت نماز  
احاده یا یک رکوع است بعد از اتمام سوره نجات یا یک رکوع چهار  
تسهیم کند سلام دهد و احتیاطاً رکعت نماز است یا در رکوع یا  
سوره بعد از رکوع نه رکعت مذکور خواهد بود اما تسهیم  
دوم در میان کلمات میان و چهار رکوع است اگر کسی که میان  
و چهار رکوع رکعت در قیام پیش از رکوع یا تسهیم است یا در رکوع  
و قیام را تسهیم ساخته تسهیم کند سلام دهد و احتیاطاً کند  
نماز است یا در رکعت نشسته و اگر کسی مذکور در شاه رکوع  
پیش از سوره یا در شاه سوره باشد درین هر سه صورت نماز  
احاده یا یک رکوع و اگر کسی بعد از اتمام سوره نجات تسهیم است یا یک رکوع  
بر چهار رکعت یا یک رکعت نماز است یا در رکوع یا در رکعت نشسته  
سوره بعد از رکوع نه رکعت این سوره خواهد بود اما تسهیم



این است در حال قیام قبل از رکوع باشد نماز صحیح است بنا بر  
 آنچه در قیام را مقدم ساخته اند و سلام و دو رکعت  
 بعد از آن است و اگر این است در نماز رکوع یا بعد از رکوع  
 قبل از سجده یا در أثناء سجده یا بعد از اكمال سجده واقع شود  
 این چهار صورت نماز باطل است و حکم نماز باطل آن  
 تفسیر شد در دویم در بیان حکم شکیان دو رکعت و شکیان  
 کنیزان در وقت و شکیان تخمین شکی در حال قیام قبل از رکوع  
 أثناء رکوع و بعد از رکوع قبل از سجده و در أثناء سجده یا بعد از اكمال  
 در صبح این چهار صورت باعث ابطال نماز شود و آن نماز را  
 اگر چه تفسیر شده در بیان حکم شکیان و چهار رکعت اگر  
 مذکور در حال قیام قبل از رکوع یا در أثناء رکوع یا بعد از رکوع قبل  
 از سجده یا در أثناء سجده یا بعد از اكمال سجده یا در أثناء  
 آن دو باید که در آن شکیان باشد یا در أثناء یا بعد از رکوع یا  
 در چهار رکعت کند و سلام دهد و هر گاه نماز است تمام حجتی که  
 در نماز آن سجده سهو را بعد از آن است و اگر قبل از آن  
 تفسیر شده در بیان حکم شکیان و در پنج رکعت و شکیان  
 و حال که شکی مذکور تمام صورت یعنی تا قبل از رکوع  
 أثناء رکوع و بعد از رکوع پیش از سجده و بعد از اكمال سجده است

نماز آن

نماز آن نماز است و حکم نماز و ادای او باید که آن است  
 تفسیر شد در دویم در بیان حکم شکیان و در چهار رکعت و شکیان  
 در نماز آن که اگر شکیان کنیزان است و چهار رکعت و شکیان  
 در چهار صورت که است یا پیش از رکوع و در أثناء رکوع و بعد از رکوع  
 قبل از سجده یا در أثناء سجده یا بعد از اكمال سجده یا در أثناء  
 و اگر شکیان مذکور بعد از اكمال سجده باشد نماز صحیح است بنا بر  
 در چهار رکعت و سلام دهد و هر گاه یک رکعت نماز است تمام حجتی که  
 نشسته احتیاط کند که بعد از آن سجده سهو را بعد از آن  
 آن شکیان است و اگر قبل از آن تفسیر شد در بیان حکم شکیان  
 در پنج رکعت و شکیان کنیزان در وقت و شکیان تخمین شکی  
 قیام قبل از رکوع واقع شود یا بعد از رکوع یا در أثناء رکوع یا  
 تفسیر شده سلام دهد و یک رکعت نماز است تمام حجتی که  
 نشسته زیرا که اگر نماز رکعت دهد و هر گاه یک رکعت یا بعد از آن  
 و در چهار رکعت و سلام دهد و اگر این است در میان رکوع یا  
 رکوع پیش از سجده یا در أثناء سجده یا بعد از اكمال سجده است  
 این چهار صورت نماز باطل است و حکم نماز باطل آن  
 تفسیر شد در دویم در بیان حکم شکیان و در پنج رکعت و شکیان  
 شکیان کنیزان چهار صورت و شکیان تخمین شکی مذکور در حال قیام یا







پنج شش این میانی شش در چهار سر و رتبه شش ابدال غار  
 و حکم این ایجاد ان ناز است غیر در صورت قیام بقدر از رکوع  
 شش رکوع و بعد از رکوع قبل از سجود و در نشاء سجود  
 اگر شش مذکور بر اندک احوال و ان خوب باشد که در چهار شش  
 سلام باز دهد و احتیاط کند چه در رکعت ناز است و در صورت  
 نشاء در سجود و بعد از سجود و تلاوت و در رکعت این شش و در آن  
 اتقوا و ان قیام یا غیر بیان از محکم اگر در رکعت اول و در رکعت  
 در رکعت ثانی و ثقیه الاسلام صلی الله علیه و آله و سلم در رکعت ثانی  
 مشکوک را نیز ذکر فرموده اند که احتیاط و حبس المصنون و غیره از این  
 عدم صلوات را اختیار می کند که اگر از زبان اذعان و دست عمل نشاء  
 معمول در این شش و نماز و از نماز پیشانی و خطای میجو را نیز  
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم شش می بیند  
 و ثقیه الدین است و که در کتب مجتهدین و در شش گفته اند  
 نماز و در شش نماز و نماز و نماز و نماز و نماز و نماز و نماز  
 کوف و نماز و نماز و نماز و نماز و نماز و نماز و نماز  
 شش و ثقیه الدین است و که در کتب مجتهدین و در شش گفته اند  
 نماز و نماز و نماز و نماز و نماز و نماز و نماز و نماز  
 یا بیجا است این جمیع از ایشان اصلی است ضم بر این شش  
 الکتاب

الکتاب در نماز احتیاط معین است زیرا که آن نماز است و نماز  
نمیشد مگر با تحفه الکتاب و بعضی برین شبهه در تفسیر است  
درست باشد از آنجا که آن قائم مقام رکعت سیم و چهارم است پس  
میفرماید که در نماز احتیاط است و مانند فرضیه از اوین لیکن بر او ایضا  
قابل قراءت تا تحفه الکتاب اصول فریب و آلات یکدیگر را  
یعنی در رکعت ششم و هفتم است و بعضی برین شبهه در هرگاه در  
در عرف و عادت کثیر است و بعضی گویند که در رکعت ششم و هفتم  
فرضیه از آنجا که آن است که در یک فرضیه است و در رکعت ششم  
و بعضی برین شبهه که در رکعت ششم و هفتم فرضیه یکدیگر است  
در آن موافق است باقیه و می گویند که اگر چه اینهمه با هم در هرگاه  
الی و بعضی برین شبهه که در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه  
و در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه  
از آنجا که در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه  
و در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه  
در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه  
که از آنجا که در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه  
در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه  
با یکدیگر سیم است و باقیه و باقیه و باقیه و باقیه و باقیه  
در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه در هرگاه











در اسلام فروخته که باز در سنان سبب این است که حرکت  
 کرد و کافی می بمان مکان احوال است تا شب و در وقت  
 امام حق باطن ابرو شد الا تصادق حیدر السلام فروخته که ترک  
 عقل را زایل کند و در وقت که معنی خنجر است و جلاله  
 مرادیده ترک باز از کلام فروخته که اخلاص فرستاده است  
 غرت خنجر بی تجارت که باعث غرت تو باشد ظاهر که در کمال  
 لایال روز به شب ز کفر و فساد و با زانو فروخته است پس شاکه  
 بین اهل حق و اهل باطل و در کتب پیچیده وارد است که حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله فروخته و ای از برای تجارت است من از دنیا  
 و دلی الله که در بیایات میگویند و وای از برای پیشه دان  
 من از و حده از روز و فروخته که می کند و خلفان از پیشان  
 شیو و من الله صلی الله علیه و آله بر من صحاح هم در میان  
 و صفات بر و است از سلا که حضرت میراث است و این  
 رسول بن خنجر علیه السلام که در کفر و غرت با رفت حضرت  
 از حق و کفر با رسول است این سبب خنجر را قرآن از و حده که امام  
 صفت و پیشه او را که دارم و اعلم که کتب و اخبار که فروخته  
 و خنجر پیشه که در دست است و صفای و خنجر علی و خنجر علی  
 کوشش است که امام است حضرت فروخته که فروخته که حرکت است

از او

فروخته که من و درستی که یک مولود از است و حجت است  
 من از هر آنچه اشیاء را بطریق می کند این کلام خنجر است که  
 از این شرق و غرب و مرکه از کفن فروخته که است و حجت است  
 کفن فروخته که لا فید و اگر کفن از حجت است و حجت است  
 ندارد و الله اعلم و صافی خنجر از کفر را که او بر طریقت که امام  
 کوی است و در کتب که اند یا خنجر توان گفت که کم شود و این  
 صفت فتن و دنیا است نه است و دیگر که در کتب و اخبار که خنجر  
 خدا و لقوه و زبور و ارم از برای معانی بسیارند و دیگر که در کتب  
 می کند و الله اعلم و صفای از برای که وی الله و حجت است و حجت است  
 که در حجت از برای او میرود اما خنجر علی برستی که مخاطب طعم هم برین  
 می کند و اگر خنجر طاعت که خدا را دارد و دوست تر است که من از  
 او که خنجر از حجت طعم که پیشه تا چهل روز به آن الله و حجت  
 مرکه از از صفای و با و خنجر که پیشه در صف صفای و الله اعلم  
 از خنجر علی برستی که خنجر علی خنجر اما کتب که در کتب و حجت است  
 از است که امام می فروخته شد و شین در میان بعضی سبب این است  
 در آن زمان که که خداوند آنچه از احادیث که امام علیه السلام  
 و کتب خنجر که امام است الله و حجت هم من و الله و حجت است و حجت است  
 است که بعد از طبع مسیح و پیش از طلوع شهاب نور او حجت است

نیز







[illegible]

2

[illegible]













شوان کوراند احوال چ شاد و شاد کرم روزگار  
 مع ان جائز است بخت خود در غیر زین صف الزام  
 هشتم اگر هیچ غیر این نوشته شد پیشتر شاد  
 بنده را بخود بخود شد و بصلح هشتم پیشتر  
 لغت بدان رحمت از خود صلاح در خواست کرد  
 و خود صلاح در انکوران است که خود چندی و در باقی  
 می توان شکوفه ریش و دانه خوش شدن است و ظهور  
 بنده را شاد و با خود چنان و غیره ان است که ظاهر  
 و پسند و در چنان است که جائز است و در باقی  
 پیش از ظهور صلاح و جائز است خود خواست و در باقی  
 بعد از چنان در احوال و صلاح نعم در چنان  
 و چنان بدان رحمت که می تواند و در باقی  
 و در اسیر کنند و در احوال و در چنان  
 هرگاه شیر الطیفة نباشد و در باقی  
 و در تیره او هر چند خود او را در باقی  
 است و در باقی و در چنان و در باقی  
 و در باقی یعنی خانه زلوه که است و در باقی  
 و در باقی که هر چه در باقی و در باقی

بالا روستا

بالاروند و فرزند خواهر و خواهر و دختر باشد و فرزند فرزند  
هر چند پانزده روز و روز و ده و خاله و دختر خواهر و دختر  
برادر هر چند پانزده روز هر که مور و مالک یک از اینها شود  
احمال از او میشود و زن مالک میشود هر کس را بر سر زن  
در آن هر چند بالا روز و فرزند زن هر چند پانزده روز  
و مکره است مالک شدن خویش فرزند کورات و زن  
رضعی نیز در حکم زن بنسبت و صحیح است هر یک از زن  
و شوهر زن دیگر را مالک نخواهد اما نکاح باطل میشود و اگر شوهر زن را  
مالک شوخ بخت بکند بر او حلال است و اگر زن و مالک شوخ بر او  
حرام است تا وقت بخت باقی باشد و آنچه در اول هر یک گفته  
مقتضی نام است لیکن در زمان پیش امام علیه السلام هر یک  
که از او آمده است حرام داده و حلال گفته اند پس اینها را  
حرام و ولادت و از حیوانات وحشی را مالک میشوند پس مال  
بشرعی یا ولادت در ملک و غیر وحشی را مالک میشوند پس مال  
یا ولادت مذکور زن و حیوان و ملک باشد صحیح است  
هر قدر از آن باشد نصف یا یک دهم است و غیر آن اما بعد از آن  
در جایز است یا در حرام از آن باشد هر دو و غیره نیز را که  
اما مقاربت کند باشد و حرام و قبل از آن می باشد که حرام











[illegible]

9.5

[illegible]







































بسم الله الرحمن الرحیم

محمد و سپاس از فرون دست که تقییر از صد برون تمام  
بکافان و بیگوت را لایق و دردت که بزرگان بین و کل  
احیاءه فی تمام شبین شود ایان طایفه از این  
شرایع زوایر و امثال جلالت و ادب و ادب و ادب  
خنده و زمام است تمام نفوس کرام و ارباب علم  
از صد زفرات و کیم حکم با انزال که فاولک هم  
بفرل اسن و امان خود کیده قبل جلال و تم نوال و کمال  
صلوات نامیات و نخبه اکهارت بکات شکستند  
میت و فرشتگان و کفان سده و کفان شایع و شایع  
احکام و رسالت و لایع من و حرام مکن و طاعت رسالت  
نبوت و جلال و عیار و قسط و کف و کف و کف و کف  
فیو شجر سپهر معارک و اسرار و ان حکم و کیم با انزال  
ایران سید و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
الاف و ال و ال و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف



حیا آنکه عید و عیدیم چه روزی است که این اما عید چنین گویند  
 منقوش بر سنگ و شاق خط و زبان که در اینجا  
 نه المین مسدود است بنام خداوند شده اند و در این  
 یوم النذات و قاده که این سال است شون بنور روزی  
 ایت شون بنالی کنون در پان شاد و صفت قاضی  
 حال مستعد و غیره این انشاء و زین الاله مرتب  
 شش محکم شد و الا انما فی الجاهل و تحقیق و حبیب  
 مقدس قال الله تعالی یا اودانا احبناک خلق فی الاله  
 خلکم این الناس بالحق و لا ینج الهوی خلاصه  
 بعضی از مجتهدین و محققین و بعضی از غیر مجتهدین که در این  
 عید محب و فخر و غیره از خود یا خلق کند که شکان  
 یا در امور چند از بنی خدایه که در تیب الاله چند که شکان  
 شود اول شریفیت و شاکم که در طهره از جمله اولیای  
 جانب امام عادل بود باشد الاله از فیوض قبولان  
 خواهد بود که در امام عادل و نور ساطع باشد نه از نور الزام  
 در وقت قبولان سبب خواهد بود که در امام عادل  
 مورد است و او مستعدان است و غیره او در اینجا مستعد  
 او بهر امام غرض شده باشد در صورت محب او بهر

بود که

بود که در آن روزی باشد بحال او در حال مستعد که در وقت  
 در وقت محب او صبح خواهد بود سبب زیرا که حکمت امام  
 صلیت او این که از جهت نور و از آنکه در آن مستعد  
 نباشد و امام عادل او را مورد است باشد در وقت قبولان  
 محب امام خواهد بود از جهت نور و سبب یا جهت دیگر که در وقت  
 حاجت باشد و عدل را تسکین اند و او را الزام کنند در صورت  
 ان در علم خواهد بود که در نور و در وقت و کلمات و روزی در این  
 شده من اراده و جبره فی مواضعه ان شاء الله عید که در آن  
 مستعد شود که واجب است حکم کون حق تعالی یا در حال  
 محب و سبب رجوع به لید یا از ارات سیم که بنایه است  
 بر او که در سبب محب در اندیشه و در صورت در غیره  
 و در این انصوم و السلام و کلام و انواع اکرام که در سبب  
 با در حکم حق پس این کرده خواهد بود و عقیده این اعیان که در وقت  
 مستوفی مذکور که مستعد است و الله عید غیر و قال سبحانه و تعالی  
 یا انزل الله قد لاک هم که در وقت و من که محب یا انزل الله  
 هم الله لوست و من که محب یا انزل الله و لاک هم الله لوست  
 مفرق گفته و در معانی که در این است که در غیره و لاک  
 در حکایت اهل کتاب پس بعضی از کتاب خواهد بود و ان کلام





حاکم شرح بصیرتی است تمام کویا کند از جانبی تر و طرفی تر  
از خضر عجلس که بر یک بنوید و چو سپند در آسمان بر عین  
حاکمی با لفت خدای و ملاک و هر مردمان چو اخور اسفول و اورا  
بعضا منوب میکنند و هم در آن کتاب ستطاب روی که  
داوود بن حنین از آنجا باریاب و دشمنی خوش شده بود  
و عدل در همه که استند و این است آن روش رعد و دلا و با  
و عدل در حکم و دیگر که گفته و حکم که ام یک از عدلین بر مخرج  
بود از خضر و خدیجه که استند با فقه و اعلم با عدل و ابرو  
و حکم و برانافه و بر سر سپند با بنوید و حکم و اوقات کنند و در آنجا  
و ادو این چنین از هر یک خطه از آن عبدالعزیز است که با فقه باقی  
در باب و شش و هر یک شش و اختیار گرفته و در آنجا  
و حکم که است از آن قشایان که سپند بر هر حکم و در هر حکم  
و این هر دو در حدیث و او است از آن شفاف شده و بعضی  
در چگونه باشد از خضر و فروزنده حکم حکم عدل و اخور و حق  
است آن است در حدیث و ابرو از این شش و حکم و در حدیث  
که حکم از دیگر روی که است ششم این هر دو حکم عدل و منوب از آنجا  
و حکم را برانافه و است و شفاف شده و بر هر حکم و در هر حکم  
مؤذنه نظر کنند و آن را حدیث کاین هر دو است از آنجا

حکم کلمه نکره که یک جمع علیه رب باشد کلمه اگر چه در حدیث  
 صحیح است با این صفت ترک کنندش و نیز نه در حدیث  
 صحیح علیه رب باشد کلمه اگر چه در حدیث شریع و روایت  
 ثقات از ائمه باشد چه باید که در حدیث نظر کنند تا به حکم ان موافق  
 حکم قرآن باشد و در حدیث و مخالف حکم عیان حکم کنند کلمه نکره  
 تو شوم و از غیر حق موافق عام و از غیر مخالف عام است کلام علیه  
 باید که در حدیث نظر کنند با حدیث و مخالف عام است کلام نکره باشد  
 و صواب آن این باشد که هم فرار تو شوم اگر چه در حدیث موافق  
 باشد حکم چه خواهد بود و در حدیث نظر کنند تا به حکم موافق  
 بآن حدیث باشد و از آن ترک کنند کلمه نکره چون کلمه اگر چه  
 و حدیث ایشان در حدیث حکم این حدیث مساوی باشد و حدیث  
 باشد و حدیث هر که و عین باشد بگذار این حکم را تا اگر حدیث  
 کتب عام خود و حدیث در حدیث است از حدیث و حدیث  
 از حدیث که از حدیث شریف چندین حدیث از حدیث شریف  
 می رود از آن حدیث جواب امام خود در حدیث است که از حدیث  
 که حدیث صاحب علم و حدیث در حدیث است لیکن حدیث صاحب علم  
 حکم اعلم را در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث  
 معلوم شود و حدیث لازم باشد حدیث حدیث حدیث حدیث حدیث







[illegible]

۱۶۱

و اگر شهدایان بخرج شهادت دهند حجت ذکر بشود  
 نادرش و غر و اشالی نهادند که شهادت از ادب است  
 و زود است مراوی شمارش عا کرام و احادیث از نام علیه  
 العادة و است اول گفته خوش بر که هر که است در اول  
 سبب و جانی رخ و صورت ناز که از او و از قهر و غم و  
 غلبه و محنت است ببار کس اول بشهر رسد و هم آنکه  
 میان شهر حکم کرده و بجهت آمد و رفت مردم و در شهر  
 از آن مغزول و قدر و شک و کینه و جبهت های مردم و در آن  
 ستانه چنانکه کتاب علم و صلح و تقوی مردم آنجا معلوم  
 کند و با علم و کرامت را در هر چه کند و در دنیا برایشان بگذرد  
 چنانکه از احوال و مجتبی بر اول که خصم است از احضار کند  
 هر که از خصم باشد او را در حق سازد و ششم آنکه در احوال  
 و کتاب و مین و در صایان کند و در تصرفان در انصاف  
 و هر که از اول باید که غرض کند و اگر از غصب باید که بگذرد  
 بهشم که کتاب حکم و در عا را ترست و در بعضی مخزن و علم  
 لغت طرفین را فهمد و میا سازد و در کج و نهاده است  
 هشتم آنکه در حق و صلح و کینه را قرار دهد و در کج و صلح  
 یا بغیر از علم و نادر در رضوان الله علیه نکرده اند و گفته اند





[illegible]

سپهر اول مدح علیه که قسم خواجه ابوالفتح کند و اگر غیر  
 که پیش بر دارم و ایشان را حاضر کرد و آنرا قضا و کسب  
 مرقوم نماید که اگر بر طبق دعوی گواهی دهند و قاضی ایشان  
 عدل و اندوختن است و تا ده حکم بان کنند لیکن یا کسی حق  
 دار و گواهی ایشان بر وفق دعوی نیست جمع کند و اگر قاضی  
 گواهی از عدل ندهد و اگر غیر علی بن ابی طالب است حق  
 ایشان واجب شود و اگر استیجاب شود عدل و اگر غیر  
 ایشان کنند و اگر نکرد و اگر حرج گواهی کند تا در روز  
 ادراست و در آنکه مدعی گوید گواهی ندارم و بعد از آنکه نشود  
 که ممکن است که فراموش باشد و هرگاه مدعی گواهی  
 دیگر بر او قسم نباشد که اگر آنکه کلامی است یا خبری یا بر حق  
 یا بر غایت باشد و در آن مورد آنچه کلامی قسم بخواند  
 و یا طایفه از قسم است و اگر گویند لا اثم است و اگر غیر  
 گفته که بر سر نیلایم یا بر آنکه ایشان بی گناه از وقت او  
 کلام بیاورد قسم و در هر دو بر حق و الا علم بخلافی و اگر  
 نیت است و اگر چهارم و در قسم و در آن جواب است  
 قسم بر آنکه قسم صحیح است که باید اعلم از آنکه خواننده  
 باشد یا خبر و اگر در آن صورت موافقین و مخالفین باشد









دوست او شیب هر دو را اگر کسی میسازد باید باشد  
و اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد باشد  
است اولی شیب در هر دو که میسازد شیب است که میسازد  
و این را از همان غریب میسازد یا با شیب یا غریب  
است و امثال اینها و گوییم که این قیود خلاف  
و گوییم که این قیود خلاف است و اگر کسی که میسازد  
بسیار از حقیقت باشد و اگر کسی که میسازد باشد  
تربیت ندارد و اگر کسی که میسازد باشد  
و اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد باشد  
قسم میخوریم و قسم میخوریم و اگر کسی که میسازد  
نحوه و شیب و اگر کسی که میسازد قسم میخوریم  
کنند و اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد  
تا اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد  
و اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد  
از هر دو که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد  
متن خواننده حکم از برای این است که اگر کسی که میسازد  
که اینهاست هر قسم غریب و شیب است که میسازد  
کنند از برای این قسم میسازد و اگر کسی که میسازد

بنی

باید که شیب نباشد و اگر کسی که میسازد باشد  
میان هر دو شیب است که میسازد و اگر کسی که میسازد  
شمارت و این شیب است که میسازد و اگر کسی که میسازد  
مستطاب باشد و اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد  
شرط است که میسازد و اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد  
و بعد از این شیب است که میسازد و اگر کسی که میسازد  
تیر باشد که در هر دو شیب است که میسازد و اگر کسی که میسازد  
شمارت شیب است که میسازد و اگر کسی که میسازد  
ساج باشد و اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد  
شمارت غیر شیب است که میسازد و اگر کسی که میسازد  
و اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد  
و شیب است که میسازد و اگر کسی که میسازد  
از این شیب است که میسازد و اگر کسی که میسازد  
در عقیده است که میسازد و اگر کسی که میسازد  
برای هر دو شیب است که میسازد و اگر کسی که میسازد  
و شیب است که میسازد و اگر کسی که میسازد  
و اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد  
و اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد  
و اگر کسی که میسازد باشد و اگر کسی که میسازد





[illegible]

دولت

[illegible]

[illegible]





بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

موروثیہ وراثت دین فریق  
تحقیق و ترمیم







مروفي

[illegible]



دفتر دستور

[illegible]











از انصاف

[illegible]



در وصف شکر کربلا می شود  
 در بیان نجاست حقین  
 مازا که بر کربلاست  
 اگر چه پادشاه  
 در وصف شکر کربلا می شود  
 در بیان نجاست حقین  
 مازا که بر کربلاست  
 اگر چه پادشاه

[illegible]



که درین وقت که من عرف زید و برایش ظاهر و باران آمد  
کثیرا کثیرا اما بعد از آن که من محضت و بیان معرفت من و علم  
صفا منی و دیدن و در آن وقت که من حق تعالی را در بر طریقه  
خوش و صانع و برایع و عجایب و غریب قدرت او در عالم  
و بطن و شایسته ایات و مناجات او در آفاق نفس و احوال  
برایست الحقیقت است که کثیرا کثیرا باشد و صیقل پیدا کند  
چون تیر را در چشم نورانیت باشد و نور روشن بود چون در روز  
خود را بتواند دید و چون کسی را نیز اعتقاد پاک باشد و درین وقت  
بود چون در درگاه خود را سواد دید و از خوشی که شایسته بود  
رسید و گشت که معرفت نفس معرفت ربی و انبیا و اولیای  
و معجزاتی تواند رسید و احاطی او را در دو عالم تواند دید و در  
سنگان فی این الاعمال و فی الامور استحقاق و توفیق است  
توان یافت و لذت چشید و جودانی زنده گشت و در آن وقت  
و این محضت و غایت است باب اول نفس پستی و سستی  
و چون از دست و توتهای ایشان و فانی شدن ایشان  
نفس پستی است از قوت که در جسم را که در عالم  
از کبر و ستیازی نشوید از آن طبع پستی بود و نفس را که در  
سست که می خفت و می راغب باشد و خفت عبادت را  
که از سبب او میل می شود و قیل و قال و عبادت

اولی

توان که جسم را در طول عرض با هم و زبر است کردانه و این نفس پستی  
طبیعی باشد و بنابر این نیز از درشت خادوم و یک باشد و جاذبه و کوه و غایت  
و متمیز و در افق و تصویر و در لنگ و در جبهه را جاذبه قوت که در  
جسم باطن جذب کند و با کمال است که در این وقت که در  
و با غایت آن است که در قیاس کوه و غایت آن است که در قیاس  
و لطیف جدا کردانه و در افق و قوت که در این وقت که در  
چون صفت از درختان بیرون آید و تصویر قوت که در قیاس  
کوه اند و سوله قوت که در قیاس لطیف تر می شود که در  
مجموع این جسم را که در قیاس و در بنات از آن کوه و در  
نقطه مانند و بنیه قوت که در جسم را در زبر است و سوله و این  
نفس پستی و قوت که در قیاس و در بنات از آن کوه و در  
قوت که در جسم را در حرکت کند و در قیاس و در بنات از آن کوه و در  
را بنابر این که در قیاس و در بنات از آن کوه و در  
و در قیاس و در بنات از آن کوه و در  
طن اما این نخ در قیاس و در بنات از آن کوه و در  
و این نخ در قیاس و در بنات از آن کوه و در  
پایان خواست شده و بنابر قوه غضب و شهوات و کوه و در















از عالم ارواح نیز بقول و انوس و افلاک فانیس که چون  
بعد از این نوع ممکنه بطریق معانی نبات و حیوان در  
آن حضرت است و نیز بقول و همان گفته که در آن مقام باید  
به مقامات که شش بار مقام خود رفته و در آن یکی است چون  
یا چنین فانیس قطعه ای که است را نیز در میان راجع الی  
باشد که که شش تن بر سر در ایام آن که از شش بر آنکه  
هوا را کرده و هوا نیز بر تن و صورت آب که در آب نیز صورت  
خاک و خاک نیز صورت شش که در بدن طرفی غیر از شش  
بعوری اهل میکند تا با بصورت لقا خود و در آن  
مبدل غداست حال خواهند بود که طبع شش که  
است و هوا گرم و تر است و آب سرد و خاک نازک  
در شش می باشد پس شش شش تن بر آن که در  
شش است که در گرم و تر خود چون که مرغوا نیز بر آن  
هوا است خود چون که آب شش که در آن است  
خود خاک چون که شش که بر آن است شش  
که آن است حالت را بر آن از طرف شش که شش  
هوا شود و هوا است خود و آب که شش و آب  
و حبه سید اغوشند و شش که خاک شش اول است  
و آب هوا شود و هوا است خود و شش خاک خود و

2

معاذ خود کند گفتند بر استخوانه غصه را بوی و لیل که گویند تا صبح  
تجی را راه خدایا شکر و آثار قدرت او را در پیشان و در بدن  
اول که او را شکر بر شوکت و جلالتش معجزه و غصه را  
بر طرف بالات و در شب میل بغایت ظاهر است که اگر  
تشنه نشدی باشی که از هر شکر و چراغی خطی به درون  
و متصل بالارقه تا که روشن میکنی چون در شب روشن و هوای  
سکینه در شب و تر از نیکو می باشد و آه و خست این شب  
باز بر جوانم است و آه و خست این شب و چراغ بر سر  
است که در فصل بسیار تیرا به باد که مردم خفته نبات است  
که تر شده و از او استنم خوانند و هوای آب نه در حلقه  
شبه آب شو قهقهه که هوای آب در ترش کنند و در که در و ترش کنند  
و نه چون که در هوای آب که آب شو و آب شو و آب شو  
اگر خاک شو چنان است که باران که بار و در زمین بر خاک  
قطرات آب در جوف زمین و جوف و محب فکری که بقوا  
چون قطرات بسیار شو زمین کل شود این خود ظاهر فکری که  
ایمان آنکه خاک شکر شو نیست نبات است که  
در بار و در شکر خاک شکر آب شکر و خون آب شکر  
نیز هم بود و افراشته در بعد از خاک شکر  
شکر که در کاه صدن نیز بود و چون خاک شکر قدر است







[illegible]

۵۵

و در جادو بنات سید شد و حیوان سپید و کوه و ایلان  
و کنگر سید بن سید شد و لید و این معنی در تمام محو  
روشن تر از آن بیان خواهد شد و این لغت باب چهارم  
در بیان آنکه حکمت افریش چه بود که حق تعالی مردم را بجهان  
افزود و او را بشناسند و به پرورش و تولد و ماحول آنان و این  
آلای بعد و این معنی نیز فریغم جبین و لایحه را که در این  
باب پیشیند و به پرورش و آرا در جادویش قدسی است  
که از حضرت لوالی لغز و حکمت میجو در افریش عالم را دم  
لدم که کثر آنجا فاجبتان اعرف مخلص حق و مخلص  
قدسی را شمع و در جادویش طبع بیان آنکه که در این  
و در جادویش و او بود که حکمت که خلق میجو در جادویش  
تا این پنج جهان کان بهیم شهادت آن تو از پرورش  
کنی که کفر و نیر و لید و خبر معلوم شد که حق تعالی مردم را بجهان  
افزود و به پرورش و آرا در جادویش قدسی است  
و اگر نه مردم خالی از استعداد حق نموند و حضرت حق  
در دیدن و دانش و قدرت او در آثار قدرت او  
و به پرورش و در مردم به پرورش و در جادویش و در  
جهان روز و هر در عالم ماضی است ابد کند و بر اطلاق  
و حقایق و در حقایق علوی را بنده و در جادویش و در  
احوال و در جادویش و در جادویش و در جادویش







و اگر راه نم شود که خود نباشد شری باشد نه زید چه بود  
شتر سگ کربت و کرم در است مزاج حیات و اللول و نین  
که بیان که شتر حق را در کلام محمد و محمد و خلق الله  
سگ سگانه نین هم علفه و لطفه قرار یابن علفه لطفه  
فخاف العلفه مصغیه غلت المصغیه علفه و لطفه و لطفه  
لیعظم ثناه قبار که حسن الحسن اکنون بی  
معلوم که احسان مردم از خاک است و از خاک است  
و از نبات حیوان است و آن حیوانی که از انسان را  
غذا لطفه و علفه و مصغیه و علفه علفه و علفه و علفه  
شد بعد از آن تو که در ~~...~~ اکنون که علفه و علفه  
حق که در صد هزار هزار ذره خاک یک ذره نبات خود  
چندین هزار نبات و آثار و اشجار را که کی خود حیوان خود  
و از چندین هزار حیوان یک فرعون است و خود کی علفه  
منزج صیل لطفه و از چندین هزار لطفه کی در رحم لعل کنده و از  
هزار لطفه در رحم است می شود که خود را از احد احد است  
اول و دوش بهت او برین در شتر سگ و کرم و کرم  
و در آدمی و کرم و باقی اندام است و مجموع نیز علفه و علفه  
و مردم را نیز علفه اندام است که می شود و علفه و علفه  
و شتر و شتر است و در زمین تر که است و در زمین  
عطسه و در زمین خود که است روان است و شتر و شتر  
است و چشم ناست و در زمین و علفه و علفه و علفه  
ل نادر

101  
شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
که نام و در خواب باشد و حیوانی خواهد که در شتر  
کوشش کوشش و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
چشم و چشم و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
چشم و چشم و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
خوش است که نام و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
از این خوش است که از این خوش است که شتر و شتر و شتر  
حالت لعل و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
انجام دامت بهت شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
چنانکه علفه و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
عبدی و دلو و حوت و درش آدمی شتر و شتر و شتر و شتر  
و باطن که چشم و دلو و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
و علفه و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
چنانکه در دلو و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
چون قر و علفه و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
نیز علفه و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
منج و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
فراوان است درش آدمی نیز علفه و شتر و شتر و شتر و شتر



























[illegible][illegible]















یابد انان با کرم کرمی درنده  
 باشت تا دستش بیند در درگاه  
 رجب بکام و لسان مغرور در راه  
 ۱۲۶



کتابخانه  
 مجلس شورای  
 تهران



